

پوشک‌های قدیمی
از موزه ملی
ایران شناسی

● تازه‌ها و پاره‌های ایران‌شناسی (۴) / ایرج افشار

درگذشت دکتر ذبیح‌الله صفا

دکتر ذبیح‌الله صفا دور از ایران درگذشت و در گورستان شهری به نام لوبک در خاک نهاده شد، اگرچه در نامه پانزدهم بهمن ۱۳۶۳ به من نوشته بود: «دارم بعضی مقدمات را (بخصوص آنچه مربوط به فرزندانم در آینده است) فراهم می‌کنم و به بعضی واجبات زندگی می‌رسم تا سفرم را به ایران تسهیل کند و بعد از آن به خاکبوسی میهن خواهم آمد و از خدا می‌خواهم که مرا در آغوش همان خاک مقدس جای دهد و از تحمل بار سنگین و ملال‌آور زندگی معاف فرماید.» سرگذشت فعالیت‌های آموزشی، علمی، دانشگاهی، فرهنگی و اداری او در چند جا آمده است. مخصوصاً دوستان دکتر سید محمد ترابی در مقدمه «جشن نامه صفا» که به همت و کوشایی او منتشر شده به تفصیل و تکمیل آورده است. پس ضرورتی نیست من به تکرار و تجدید جزئیات و سنوآت بپردازم. فضایل انسانی و مکارم اخلاقی صفا مرا بر آن می‌دارد تا به موارد و قضایایی که خود ادا کرده‌ام، اشارتی کنم و یادی بنمایم از کسی که بر من حق تعلیم داشت.

صفا در دوره ادبی دبیرستان فیروز بهرام معلم تاریخ ادبیات و یکی دو درس ادبی دیگر بود. من سه سال شاگرد او بودم. دوستش پرویز نائل خانلری معلم دیگرمان بود. این دو بودند که همزمان و همتراز در آن زمان مدارج ادبی را می‌گذراندند. با هم انتشار مجله سخن را آغاز کردند. نزدیک به هم دکتری ادبیات گرفتند. صفا به ما بیشتر درس گفت. او عضو انجمن ایرانشناسی بود. انجمن ایرانشناسی به ابتکار و پشتکار پورداود تأسیس شده بود و چند تن از شاگردان خود را در

گرداندن انجمن همکار کرده بود. صفا هم یکی از آنها بود. محمد معین و منوچهر ستوده و مصطفی مقربی و احمد افشار شیرازی و محمدجواد مشکور و محمد کیوان پور مکرری و چند نفر دیگر عضو بودند که بتدریج من افتخار دوستی آنها را یافتم و به اجازت پورداود به عضویت انجمن درآمدم.

باری، پس از پایان دوره دبیرستان، رابطه معنوی که با صفا پیدا شده بود گسسته نشد، او در سازمان شیر و خورشید سرخ (به مناسبت نیابت ریاست علی اصغر حکمت) رفت و آمد داشت. سردبیر مجله آنجا بود. مجله مذکور جزو شعبه تبلیغات شیر و خورشید سرخ بود. رئیس این شعبه حسین فرهودی بود. او در مدرسه علوم سیاسی شاگرد پدرم بود و به خانه ما آمد و شد داشت. صفا از من خواست روزهایی که خودش آنجا می رفت به انجمن بروم و به شعبه تبلیغات کمک کنم. چندی می رفتم. ظاهراً مرحوم جلال آل احمد و محمود پورشالچی قطعاً سری می زدند. صفا پس از چندی از شعبه مذکور خواسته بود مرا برای گردانندگی کارهای مجله بپذیرند و ابلاغ مورخ ۱۳۳۰/۷/۲۹ به امضای مرحوم حکمت به دستم رسید. ولی چون به کتابداری دانشکده حقوق دل بسته شده بودم آن مسؤولیت را نپذیرفتم. ناچار از صفا خواستم عذرنامه مرا به خدمت حضرت حکمت تقدیم دارد. صفا دارای روحیه ای مساعد و نظری مهربانانه بود. پس چنان کرد و من معاف شدم. چیزی نگذشت که به دعوت مجید موقر سردبیری مجله مهر را پذیرفتم. مجله مهر سابقه ای درخشان داشت و جنبه دولتی نداشت و مدیران نخستین آن نصرالله فلسفی و بعد از او همین ذبیح الله صفا بود. پس از قبول این خدمت به خدمت صفا رفتم و از او مقاله خواستم. بسیار لطف کرد و پذیرفت که مقاله بدهد. اصلاً و ابداً ملالی نشان نداد از این که چند ماه قبل به نظر التفات و مرحمت او پاسخ نه گفته بودم.

سالی ازین دو مرحله نمی گذشت که دانشکده ادبیات دانشگاه تهران در صدد نشر مجله برآمد و مرحوم صفا مدیر و مسؤول آن شده بود. مرحوم دکتر معین که از دوستان صفا و از علاقه مندان به مسائل علمی دانشگاه بود و من با ایشان در خانه مرحوم پورداود آشنا شده و رفت و آمد پیدا کرده بودم مرا از قضیه انتشار مجله دانشکده آگاه کرد و چون طرز نشر مجله مهر را پسندیده بود به من عنوان کرد خوب است به دکتر صفا در نشر مجله دانشکده کمک کنم. چون از رویه صاحب مجله مهر هم به تدریج دل زده شده بودم به این خدمت نو علاقه مندی نشان دادم و او مطلب را با دکتر صفا در میان گذاشت.

متعاقب آن دکتر صفا یادداشتی در تاریخ بهمن ۱۳۳۱ برایم نوشت و به کتابخانه دانشکده حقوق که آنجا کار می کردم فرستاد. نوشته بود: «دوست عزیزم - قربانت گردم - بعد از سلام - راجع به موضوع همکاری جناب عالی با اینجانب در مورد مجله دانشکده که آقای دکتر معین

فرموده‌اند البته کمال موافقت حاصل است. فقط اجازه فرمائید مقدمات کار فراهم شود تا بنده بتوانم با آقای دکتر سیاسی در این مورد مذاکره کنم و نتیجه را به جناب عالی اطلاع دهم. فقط شرایط خود را در این مورد به اطلاع بنده برسانید. راجع به کتابها طبق دستور عمل شد و آقای سلیمی اظهار لطف فرمودند. خواهشمندم در این مورد تسریع فرمائید که خیلی مورد حاجت است. تصدق شما - ذبیح‌الله صفا - ۳۱/۱۱/۱۴

این هم نمونه‌ای دیگر از دستگیری او. این نامه و ترتیب خطاب و سخن او با کسی است که هنوز چند سالی پیش از روزگار شاگردی او نگذشته است. نسبت به علی‌اکبر مشیر سلیمی هم که زیر دستش کار می‌کرد (در کمیسیون یونسکو) ملاحظه کنید با چه طرز مؤدبانه‌ای اشارتی کرده است. ادب و آداب‌دانی از خصایص اخلاقی صفا بود. روزگار خواست که به مجله سخن پیوستم. آوردن این حکایت می‌تواند نشان دهنده آن باشد که در طبع و فطرت او چه بزرگواریها نهاده بود. نمونه‌ای دیگر: وقتی که قرار شده بود من تصدی کتابخانه ملی را عهده‌دار شوم دوست عزیزم آقای ابراهیم صفا یعنی برادر مرحوم دکتر صفا سالهای دراز بود که در آن کتابخانه خدمت می‌کرد و سمت معاونت داشت. از مرحوم دکتر صفا به من پیامی رسید که به زیارتش بروم. به دبیرخانه دانشگاه رفتم. ایشان در آن وقت هنوز رئیس اداره انتشارات دانشگاه تهران بود. فرمود فلانی اگر امکان دارد از قبول ریاست کتابخانه ملی عذر بخواه، شاید برادرم را به آن کار بگمارند. مطلب را شنیدم و گذشت و طبعاً به شوق آن خدمت را پذیرفتم، ولی صفا که مظهر صفا بود هیچ‌گاه پس از آن متذکر نشد چرا رفتی و پذیرفتی. به دل نگرفت.

باز نمونه‌ای دیگر از خلق و خوی او می‌آورم. ایشان زمان ریاست دانشگاه دکتر صالح رئیس اداره امور کتابخانه دانشگاه و در همان زمان رئیس دانشکده ادبیات بود. در آن وقت تصدی اداره انتشارات و روابط فرهنگی به من واگذار شده بود. پس از چند ماه نظر دکتر صالح بر آن شد که امور کتابخانه از دکتر صفا سلب و به من واگذار شود. این کار با رضایت صفا انجام شد و دکتر صفا بدون هیچ‌گونه واکنشی و ناآرامی از آن کار کنار رفت و همه جا مشوق من شد. احتراماً عنوان مشاور عالی کتابخانه به ایشان داده شد.

از صفات صفا بی‌پیرایگی، ایراندوستی، فرهنگ‌پروری، نیکدلی، ادب، حجب و مخصوصاً کمک به پرورش استعداد دیگران بود.

در سالهای بالیدگی جوانی، چون کمی به چپ گرائید به بند و گرفتاری دچار شد. پس از آن از گرایشهایی سیاسی آن‌گونه‌ای دوری می‌جست. پس از واگذاری امتیاز مجله سخن به دوست خود خانلری روزنامه‌ای به نام شباهنگ تأسیس کرد. این روزنامه در مسائل اجتماعی و سیاسی با جرایدی هماهنگی داشت که پیروی از سیاست سیدضیاء می‌کردند. محمود پورشالچی

صفا پُرکار بود هم در زمینه فعالیت‌های علمی و ادبی و هم در کارهای اداری و فرهنگی. مدتی در سازمان شیر و خورشید سرخ و سپس در کمیسیون ملی یونسکو و همزمان آن در دبیرخانه شورای عالی فرهنگ خدمات کرد. یعنی از ۱۳۲۵ تا ۱۳۵۷. در خلال همین کارها چند سال رئیس انتشارات دانشگاه بود و چندین سال رئیس دانشکده ادبیات.

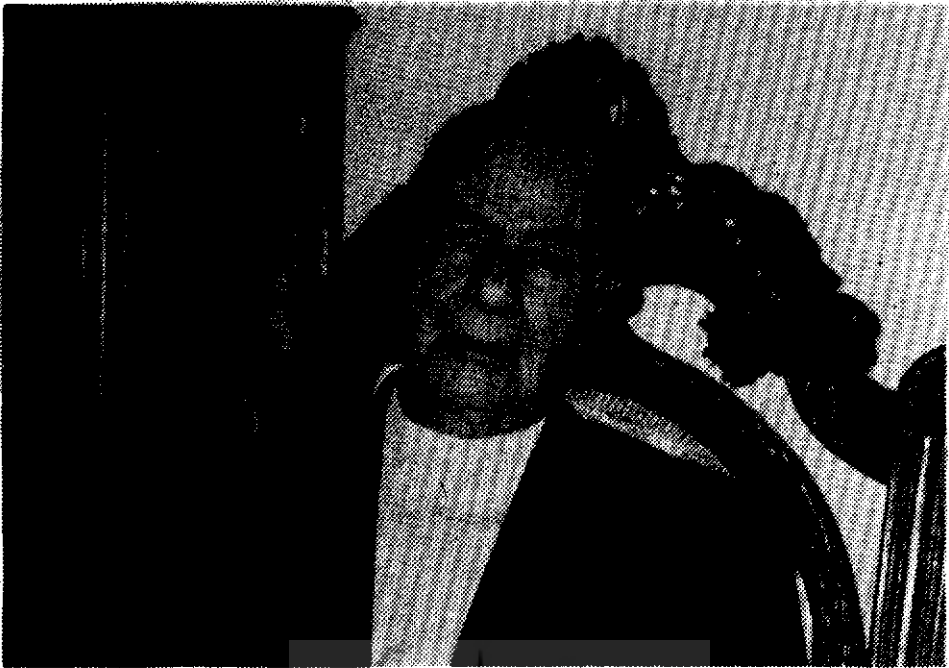
در دوران تصدی اداره انتشارات دانشگاه زحمات زیادی برای تهیه میکروفیلم از نسخه‌های خطی موجود در انگلستان و آلمان متحمل شد و از نسخه‌های خوب آنها عکس و فیلم فراهم ساخت و آن جمله اینک گوشه‌ای از ذخائر ملی کشور است. او در تشکیل چند کنگره مسئولیت داشت: از جمله ابن‌سینا، خواجه‌نصیر طوسی، ابوریحان بیرونی.

کار مهم و نام‌آور صفا تألیف کتاب «حماسه‌سرایی در ایران» است. این کتاب رساله دکتری او بود. تاریخ علوم عقلی، دانشهای ایرانی در عصر ساسانی، آموزشگاههای ایران، از تألیفات باارزش دیگر او در مقوله تاریخ علم است.

در زمینه چاپ متون دیوان سیف فرغانی، داراب‌نامه بیغمی و طرسوسی، بختیارنامه (راحة‌الارواح)، دیوان عبدالواسع جبلی، ورقه و گلشاه عیوقی اسرارالتوحید را به چاپ رسانید. در ترجمه کتابهای کیانیان، مزدپرستی در ایران باستان را از فرانسه به فارسی برگرداند. از لامارتین هم کتابی به فارسی ترجمه کرد. در زمینه کتابهایی که برای تدریس دانشگاهی مفید باشد گنج سخن (منتخب اشعار)، گنجینه سخن (منتخب نثرها)، آیین سخن، تاریخ تحول نظم و نثر را تألیف کرد.

تاریخ ادبیات در ایران شایسته‌ترین، مهمترین و پایدارترین تألیف اوست. کتابی است که آوازه جهانی گرفته است. صفا بر سر تدوین آن شیره جان را مصروف کرده است. باید شادمان باشیم ازین لحاظ که اگر او چنین کتابی را عرضه نکرده بود دانشجویان و دانش‌پژوهان ناگزیر از مراجعه به کتابهای اته، براون، آربری، ریپکا بودند. او توانست به تاریخ ادبیات فارسی جنبه ایرانی بدهد. البته محمدحسین ذکاءالملک فروغی، بدیع‌الزمان فروزانفر و جلال‌الدین همایی، دکتر رضازاده شفق گامهایی دلسوزانه برداشته بودند ولی پهناوری و جامعیت کار صفا از آن کتابها بیش بود.

به یاد صفا چند نامه‌ای را که از او دارم و هر یک نشان دهنده گوشه‌ای از خصائل و فضائل صفاست درینجا به چاپ می‌رسانم و فخر می‌کنم که از تدریس او، کتابهای او، لطف سخن او، اخلاق انسانی او و ایران‌دوستی بهره‌ور شده‌ام.



● دکتر ذبیح‌الله صفا (عکس از علی دهباشی)

۱

دوست عزیزم حضرت آقای ایرج افشار

قربانت کردم ظاهراً آنجمن دستداران کتاب اقدام به نشر یک تصویر رنگین از ابن سینا کرده است. اگر چنین است خواهش می‌کنم مراتب را هر چه زودتر به انضمام یک نمونه از آن تصویر رنگین (اگر امکان دارد) به بنده اطلاع فرمائید مایه کمال تشکر است.

ارامتند

ذبیح‌الله صفا

۳۱/۳/۲۷

لطفاً ترتیبی داده شود که جواب تا صبح پنجشنبه در کمیسیون ملی یونسکو (موزه) و یا در منزل به بنده برسد.

۲

دوست عزیزم

قربانت کردم سیزده صفحه مقاله خدمتتان تقدیم شد. به اضافه یک منظومه در سه صفحه که هر کدام را خواستید انتخاب و چاپ فرمائید. دیگری را برای بنده برگردانید که به

تقاضاکنندگان دیگر داده شود^۱. اگر مقاله را انتخاب فرمودید باید با حروف هجده چاپ و یکصد نسخه تیراژ جداگانه به خرج مجله مهر برای بنده تهیه شود. خواهشمندم مراتب را به بنده اطلاع دهید. و ضمناً شماره ۴ و ۵ و ۶ مجله مهر را به بنده ندهاید. لطفاً ارسال فرمائید.

سلام بنده را خدمت جناب آقای موقر ابلاغ فرمائید.

ذبیح الله صفا

۳۱/۸/۲۵

۳

دوست عزیزم قربانت گردم بعد از سلام راجع به موضوع همکاری جنابعالی با اینجانب در مورد مجله دانشکده که آقای معین فرموده اند^۲ البته کمال موافقت حاصل است. فقط اجازه فرمائید مقدمات کار فراهم شود. تا بنده بتوانم با آقای دکتر سیاسی در این مورد مذاکره کنم و نتیجه را به جناب عالی اطلاع دهم. فقط شرایط خود را در این مورد به اطلاع بنده برسانید. راجع به کتابها طبق دستور عمل شد و آقای [علی اکبر مشیر] سلیمی اظهار لطف فرمودند. خواهشمندم در این مورد تسریع فرمائید که خیلی مورد حاجت است.

تصدق شما - ذبیح الله صفا

۳۱/۱۱/۱۴

۴

دوست عزیزم

بعد از سلام چنانکه ملاحظه می فرمائید این نمونه پُر از غلط است. اگر امکان دارد مرحمتاً نمونه دیگر آنرا هم برای بنده ارسال فرمائید تا اجازه چاپ دهم و اگر فرصت نیست خواهش می کنم خودتان هنگام مقابله دقت کامل فرمائید.

رسالة اخوان الصفا را به انضمام تقدیم داشتم. رساله دانشهای یونانی در شاهنشاهی ساسانی هم قبلاً تقدیم شده بود. اگر آنها را لایق تقریظ دانستید خواهش می کنم در مجله چند سطرری راجع به آنها مرقوم فرمائید مایه امتنان خواهد بود.

خدمت جناب آقای موقر سلام عرض می کنم.

قربان شما - ذبیح الله صفا

۳۱/۱۲/۱۲

۱- برای چاپ در مجله مهر بوده است. ۲- توضیح مربوط به این قضیه را در نوشته خود آوردم.

دوست عزیزم

قربانت کردم . همچنانکه تلفنی عرض کردم جناب آقای دکتر صالح تقاضای دبیرخانه کمیسیون ملی یونسکو را درباره طبع دیوان جناب آقای حکمت به خرج دانشگاه پذیرفته‌اند. نامه مربوط ضمیمه است. تمنی دارم آن را از لحاظ ایشان بگذرانید تا موافقت کتبی خود را به اداره کل انتشارات ابلاغ فرمایند.^۱ در باب زحمتی که در این باره قبول می‌فرمائید متشکرم.

قربان شما - ذبیح‌الله صفا

۲۵/۲/۹

لویک ۱۹ آذرماه ۱۳۴۸

دوست عزیز ارجمندم

قربانت کردم امیدوارم وجود ارجمند آن دوست گرامی و فاضل به سلامت باشد. چند روز پیش در جزو کتبی که آقای محمد ساعتچی برایم از تهران فرستاد کتاب اوراد الاحیاب را دیدم و دانستم که این ارمغان لطف و مرحمت جنابعالی است، لطف و مرحمتی که همواره نسبت به ارادتمند داشته‌اید و دارید و همیشه بنده را شرمسار فرموده‌اید. از خداوند متعال توفیق وجود عزیزتان را در خدمات ادبی و فرهنگی مسألت دارم و امیدوارم که همواره موفق و مؤید باشید.

اما مخلص در موقع عزیمت از تهران قصد داشتم که در دانشگاه فرایبورگ کار کنم. همه مقدمات و تشریفات انجام شده بود و می‌بایست از ماه سپتامبر کارم را در آنجا آغاز کنم. درین بین آقای پرفسور اشپولر پیشنهادی به من داد و چون هامبورگ در نزدیکی لویک واقعست پیشنهاد ایشان را قبول کردم زیرا بچه‌ها اینجا راحت‌ترند. البته این تغییر قدری موجب تأخیر کار شد ولی فعلاً شروع به کار کرده‌ام و انشاءالله در دو نیم سال زمستانی و تابستانی همینجا تدریس خواهم کرد تا برای سال بعد فکری بکنم. در مدت اقامت در لویک، برای اتمام جلد سوم تاریخ ادبیات شروع به کار کردم. مدتی هم به پاریس رفتم و از آنجا یادداشتهایی فراهم نمودم. منتهی کار را بیشتر با تفنن انجام می‌دهم و با این حال فکر می‌کنم بتوانم تا اواخر زمستان کار تألیف جلد سوم را به انجام برسانم. البته می‌دانید که این جلد مربوط است به قرن هفتم و قرن هشتم (تا آغاز

۱- این کتاب در سلسله انتشارات دانشگاه به چاپ نرسید.

ههد تیموری).

برای اتمام دوره گنجینه سخن انشاءالله بعداً اقدام خواهم کرد، زیرا از اواسط قرن هفتم به بعد باقی مانده و باید آن را تا دوره معاصر رسانید. نمی دانم فرصت مطالعه سه جلدی را که چاپ شده است داشتید یا نه.

اگر چه محل کارم هامبورگ است ولی محل اقامتم در لوبک در فاصله چهل و پنج دقیقه از هامبورگ است و کماکان در همین شهر مقیم خواهم بود. زیرا بچه‌ها بر اثر قرب جوار پدر بزرگ و مادر بزرگ و سایر بستگان مادری راحت ترند و بنده هم آزادتر. بحمدالله اثر خستگیها و ملالتهایی که زندگانی تهران خواه و ناخواه به پیش می آورد رفع شده و حالا علاوه بر کارهایی که عرض کرده‌ام گاه هم فرصت اشتغال به ذوقیات پیدا می کنم.

نمی دانم برای چاپ دنباله تاریخ ادبیات چه باید بکنم. زیرا دیگر کار کردن با آقای رضائی و امثالهم مایه بدنامی است. اینها تاجرهایی هستند که حتی به فکر بهتر عرضه کردن مال التجاره خود هم نیستند تا چه رسد به نیکو داشت کسانی که به منزله سرمایه واقعی کار آنها هستند. یقین می دانم که جنابعالی از ادامه فعالیت‌های علمی خود فارغ نیستید و اگر از آن اطلاع داشته باشم بر التذادات روحی من افزوده خواهد شد. خدمت دوست فاضلمان جناب دانش پژوه به عرض سلام مصدعم. تقاضا دارم من را از وضع کار درسی خود مطلع فرمائید. ارادتمند و مخلص شما.

ذبیح الله صفا

لوبک ۲۹ بهمن ۱۳۴۸

۷
پروشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
انجمن انسانی

دوست بسیار عزیزم و ارجمند آقای ایرج افشار
قربانت گردم خط زیبا و نامه دلایز آن دوست گرامی را زیارت کردم. خداوند به شما جوانان فاضل برومند زندگانی دراز کرامت کند، زیرا هم مایه دلگرمی دوستانید و هم موجب مباحثات آنان. کار نیمسال زمستانی بنده در دانشگاه هامبورگ به خیر و خوشی به اتمام رسید. ولی سازگاری هوای لوبک و ملالت خاطر که مولود دوری از یار و دیارست باعث شد که از قبول کار در نیمسال تابستانی امتناع کنم و انشاءالله تا زود دست و شاید تا اواسط فروردین روحاً و جسماً به جانب وطن مألوف که هر چه باشد خاک آن توتیای دیدگان منست، پرواز نمایم.

خودداری سرکار از ادامه کار در اداره کل انتشارات موجب کمال تأسف است^۱ معلوم نیست بعداً آنجا به دست که خواهد افتاد و چه پیش خواهد آمد. از من بشنوید و چنین کاری نکنید. بلکه محل کار و اداره خود را بعد از انتقال به کتابخانه مرکزی به همانجا ببرید و این دو کار را با هم اداره کنید. در آنجا یک مرکز علمی و فنی دقیق برای امر انتشارات بوجود آورید.

در نامه خود از مراحم جناب آقای دکتر عالیخانی نسبت به بنده ذکری فرمودید. بنده از راههای دیگر نیز اطلاع یافته ام که ایشان چندین بار نسبت به این ناچیز بی مقدار اظهار مرحمت فرموده‌اند. من دیگر از کارها برکنارم و پاداشی ندارم که به دوستانم بدهم جز اینکه از خداوند برای ایشان و امثال ایشان طول عمر و موفقیت در کارها و سعادت و سلامت مسألت کنم. خواهشمندم اگر زحمتی نیست به خدمتشان تشریف برده و سلام گرم مرا همراه با تشکر و امتنان برسانید.

درباره طبع تاریخ ادبیات، یعنی فعلاً اتمام جلد سوم، و بعد از آن تعقیب کار تا نهایت، هر طور که میل و مصلحت جناب آقای رئیس دانشگاه و جنابعالی و دانشگاه تهران است اقدام فرمائید. و به عقیده بنده پیش از فوات فرصت تریبی دهید که دستور مکتوب رسمی در این باره صادر شود و ضمناً ذکری از تجدیدنظر در قسمت چاپ شده گذشته نیز (که البته بعدها انجام خواهد یافت) در آن بشود تا انشاءالله بعد از معاودت به تهران بتوانم جداً کاری را که درین چند سال اخیر متوقف مانده است از سرگیرم و به همت و لطف سرکار که همیشه پشتیبان من بود و هست سر و سامانی به این کتاب بدهم.

نظیر این کار را هم اگر صلاح بدانید باید درباره اتمام کتاب گنجینه سخن (که نام آن مولود ذوق سرشار خودتان است) بکنیم و اصولاً بهتر است که آقای رئیس دانشگاه در بازگشت بنده را بیشتر به اینگونه کارها بگمارند و اگر میل داشته باشند که درسی بدهم به ساعتهای معدودی اقتصار و اکتفا فرمایند.

خدمت همه دوستان عزیز خاصه آقای دکتر نصر و آقای دانش‌پژوه و آقای اصفهانیان به عرض سلام مصدعم و سلامت آنان و خود سرکار را از خداوند مسألت می‌کنم.

ارادتمند - ذبیح‌الله صفا

قربانتان دارم تندرستی و گلبرگ عزیزتان را از خداوند خواستارم و آرزو مندم که سال نزد

بر شما و بر خاندان گرامیتان فرزند و مبارک باشد. مقاله ای که برای درج در مجموعه بزرگداشت شما

مقوم جناب آیت الله محسن صدیقی خواسته شد. بود بهر آن این عریضه تقدیم می شود. گنجی دارم یا خوا

جانبال و یادوست فاضل عزیزتان جناب یی که در یکی همدی آفرین نمونه چنانچه را

ملاحظه فرمایید و اجابت چاپ مرحمت کنید و اگر برایتان ایجاب ذممت می کند قول می دهم

نمونه یی را که دریافت خواهم ثبت بید از یک شب بابت سفارشه موالی بخدمتان باز دارم

بگذاشته اند. نظری می رسد و با محبت غسی ناپذیرتان روز بروز کار فرد محسوس مطالب بهتر

می گردد. توفیقات روز افزون جانبال را از خداوند متعال مسألت دارم.

عبد دوم از یاد داره. مرحوم مغفور در افشار مدتهاست که عزیزان لاهول ارزانی داشته

و رسید آن را بموقع عرض کرده ام. ۸ قربان ش ذبح لایه

۸۹

۲۰ آذرماه ۱۳۶۳

دوست ارجمند فاضلم جناب آقای ایرج افشار

قربانتان گردم همواره آرزومند سلامت و توفیقات روزافزونتان هستم و همینکه هر

چند گاه یکبار مجله زیبا و پر مطلب آینده را می بینم چنانست که خودتان را با همان کوشایی و

علاقه خاص و تبحر در ادب و فرهنگ ایرانی زیارت کرده باشم.

در این اواخر با اطلاع از خبر درگذشت پدر بزرگوارتان مرحوم مغفور دکتر محمود افشار و

فوت دوست مشترک عزیز و دانشمندمان شادروان حبیب یغمایی می خواستم عریضه یی مبنی

از تأثر و تأسف خود و جاکی از تسلیت خدمت آن دوست گرامی بنویسم.

در این میان دو مرقومه مطبوعه شریف درباره تهیه یادنامه هایی به نام آن دو فقید سعید عز

وصول ارزانی داشت. پس:

اولاً مراتب تأثرات قلبیه خود را درباره فقدان آن دو بزرگوار به خدمتتان ابراز می دارم و از این

بابت به سرکار خالصانه تسلیت عرض می کنم و از درگاه حق عز و علا برای روانهای پاکشان

آمرزش و آرامش ابدی مسألت می نمایم.

ثانیاً امر سرکار را درباره تهیه مقالات متناسب برای هر دو یادنامه اطاعت می کنم اما به سبب

ابتلاء به درد پشت و پا و بعضی گرفتاریهای شخصی که به بازگفتن نمی‌ارزد نمی‌توانم مقاله مربوط به یادنامه مرحوم یغمایی عزیز را زودتر از پایان بهمن‌ماه تقدیم دارم. امید است که مرا ببخشایید.

به خدمت دوستان عزیز بویژه دانشمندان اجل جناب محمدتقی دانش‌پژوه سلام خالصانه عرض می‌کنم و تمنی دارم حتماً قبول زحمت فرمائید و مراتب ارادت‌مندی و اخلاص مرا خدمتشان ابلاغ دارید. خداوند مهربان یار و مددکارتان باد.

ارادت‌مند - ذبیح‌الله صفا

۹

لویک، ۱۷ بهمن ۱۳۶۳

دوست ارجمند عزیزم جناب ایرج افشار

قربانتان گردم از خدای یگانه تندرستی و شادکامیتان را خواستارم. روز شنبه گذشته دستخط شریف عزّ و وصول ارزانی داشت و مرا مثل همیشه از بذل لطفتان ممنون ساخت. بسیار خوشوقتم که اولاً با آمدن به اروپا چندگاهی، ولو موقت، به خود مرخصی داده و از تحمل آن همه زحمت که برای خود تدارک دیده‌اید اندکی راحت شده‌اید و ثانیاً فرصتی یافتید تا چندگاهی به تدریس و اضافه در دانشگاه برن سرگرم باشید و ثالثاً ان‌شاءالله همه وسایل برای شما فراهم و آماده گردد تا به دیدار فرزندان دلبندتان در امریکا توفیق یابید.

من البته با زیارت شماره‌های منظم آینده در حقیقت همیشه شما را زیارت می‌کنم و حتی باید عرض کنم چون در اینجا فرصت مطالعه بیشتری دارم سرکار را بیشتر از تهران ملاقات می‌نمایم. درستست که انتشار مجله برایتان خستگیها و ملالت‌های بسیار همراه می‌آورد اما این کار سودمند خدمتی است که از شما ساخته است و یقین دارم که انجام دادن به آن برایتان لذتهای معنوی فراوان و رضای نفسانی بی‌پایان دارد و چه معامله سودآوری بهتر ازین می‌توان در زندگانی داشت. این مگر نه همان سنت سنّیه‌یست که پدر بزرگوارتان داشت و با عمل به آن برای خود نام نیک و احترام عمیق در دلها باقی گذارد؟

شایعه مربوط به بازگشت من نمی‌دانم چگونه در تهران رواج یافته بود. من که چنین برنامه‌یی نداشتم و خودتان می‌دانید که در اینجا گرفتار نگهداری پسر و دخترم هستم. بازمانده کتابخانه من هم در اینجا است. مقدار زیادی تعهدات معنوی هم دارم که اخلاقاً خود را به اجرای آنها موظف می‌دانم. حال مزاجی من هم با داشتن قند و اوره و سیاتیک و بالاتر از همه بیماری پیری آنقدر مساعد نیست که به تهران بیایم و بی‌یار و مددکار و خانمان و غیره و غیره زندگی

کنم. در اینجا به قول جنابعالی سرم در لاک خودم است. و من واقعاً و بی هیچگونه مداهنه و ریا در ایران و در همه جای ایران زندگی می‌کنم.

آن وقتها که در تهران بودم فقط هنگامی که کاری و شغلی داشتم در بیرون از خانه به سر می‌بردم و مابقی را در خانه و در دفتری که آنجا داشتم و جنابعالی و جناب دانش پژوه آن را دیده‌اید معتکف بودم. حالا کجا بیایم و کجا باشم و چقدر در بیرون از منزل و مکانی که ندارم پرسه بزنم و مزاحم این و آن باشم و تازه از مختصر (و بسیار بسیار مختصر) فعالیتی که دارم هم باز بمانم.

اما ایرج جان عزیز، به شما قول می‌دهم که من همیشه در ایران به سر می‌بزم، در بیداری که مسلّم است، در خواب هم در ایران، بخصوص در زادگاهم و نیز در مازندران زندگی می‌کنم. با اینهمه دارم بعضی مقدمات را (بخصوص آنچه مربوط به فرزندانم در آینده است) فراهم می‌کنم و به بعضی واجبات زندگی می‌رسم تا سفرم را به ایران تسهیل کند و بعد از آن بخاکبوسی میهن خواهم آمد و از خدا هم می‌خواهم که مرا در آغوش همان خاک مقدس جای دهد و از تحمل بار سنگین و ملال‌آور زندگی معاف فرماید.

آنچه درباره مرحومان مغفوران دکتر افشار و حبیب یغمایی مرقوم داشته‌اید الحق و الانصاف که عین حقیقت است. در نسل مقدم بر ما چندین تن از اینگونه بزرگواران بوده‌اند که زندگی را به تمامی بر سر فرهنگ ایرانی گذارده‌اند. خداوند روح همه را به آموزش خود دلشاد دارد و بما این توفیق را کرامت فرماید که لااقل عسری از اعشار همت آنان را در نگرهبانی از فرهنگ ایرانی داشته باشیم.

اگر ان شاء الله توانستم در همین ماه فوریه به سوئیس بیایم حتماً یک روز را در خدمت سرکار خواهم گذرانند و اگر نه تمنی دارم سلام مرا به دوست بزرگوارمان آقای دانش پژوه که خیلی دوستش دارم ابلاغ فرمائید و همچنین به همه دوستان دیگر.

از خداوند برایتان سلامت و سعادت و توفیقات روزافزون مسألت دارم و آرزو می‌کنم که همیشه بار و مددکارتان باشد.

ازادتمند - ذبیح‌الله صفا

۱۰

۱۸ مرداد ماه ۱۳۶۴

دوست ارجمند فاضلم جناب آقای ایرج افشار

قربانت گردم از خدای مهربان تندرستی و توفیقات روزافزونتان را خواستارم. دستخط شریف به همراه گفتار مصاحبه‌واری که چند سال پیش درباره زبان فارسی داشتم امروز

صبح زیارت شد. با آنکه امروز مهمان آقای دکتر خالقی بودم و می‌بایست نزدیک صد کیلومتر راه بروم و بهمان میزان در بازگشت بیمایم بهتر آن دیدم که امشب (یعنی در همین دقایق) که این عریضه را می‌نویسم آن گفتار طولانی را یکبار بخوانم و تصحیح کنم.

البته از اظهار لطف و از مشکل‌گشایی بسیار بجا و به موردی که فرموده‌اید بسیار ممنونم. زیرا حقیقت امر آنست که در این سه چهار ماه اخیر بسیار بسیار گرفتار بودم. اکنون که این عریضه را می‌نویسم کارهای متعدد انجام نشده‌یی در دست دارم که نمی‌دانم چگونه از عهده آنها برآیم. پس بنده هم با جنابعالی در اکتفا به همین گفتار موافقم بخصوص که کاملاً با موضوعی که برای یادنامه مرحوم پدر بزرگوارتان طرح فرموده‌اید سازگار است.

شاید خداوند توفیق دهد و بتوانم در آینده مقاله‌یی درباره بعضی از کارها که در دست دارم برای «آینده» بفرستم. چون فردا صبح دوست مشترکمان آقای دکتر ترابی از لوبک به تهران خواهند آمد نمونه گفتاری را که ارسال فرموده‌اید به عجله و شتاب خواندم و به وسیله ایشان فرستادم که ان‌شاءالله زودتر به جنابعالی برسد. سلامت و جود عزیزتان را آرزومندم.

قربان شما - ذبیح‌الله صفا

ضمناً عقیده دارم اجزاء این گفتار را با گذاردن ستاره از هم جدا کنیم، یعنی همین کار را که هم شما و هم بنده انجام داده‌ایم و بنابراین دیگر احتیاج بگذاردن عنوانهای فرعی نخواهیم داشت.

قربان شما

۹۲

۱۱

پنجم آذرماه ۱۳۶۴ پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

دوست ارجمند فاضلم جناب آقای ایرج افشار

قربانت گردم از حضرت حق عزّ و علا تندرستی و بهروزی آن دوست گرامی را خواستارم. دستخط شریف مورخ ۱۸ آبانماه بیاری دوست مشترک عزیزمان جناب دکتر خالقی عزّ و وصول ارزانی داشت. بسیار ممنونم که بنده را با همه اشتغالات خاطر که دارید از خاطر عاطف دور نداشته و در فرصتهایی که دست می‌دهد مغمور عواطف خود می‌سازید و این خود نشانه بیست از یک دوستی دیرین و بقول جنابعالی چهل و چند ساله.

جنابعالی بحمدالله در همه این چهل و چند سال آنی از فعالیت پی‌گیر ادبی و تحقیقی باز نایستاده و سنتی را که پدر بزرگوارتان در خاندانتان نهاده زنده داشته‌اید. چه در آن روزگاری که قلمها با مرکب و جوهر می‌نوشتند و چه امروز که بقول سرکار با چیزی روغن مانند می‌نویسند همیشه قلمتان زوا و زبانتان گویا بود و از خداوند می‌خواهم که این زوایی و گویایی را در

سالهای سال بر دوام دارد.

همین مجله آینده که آن را احیاء کرده و با حسن تدبیر در دوره‌ی دشوار با نظم و استواری تمام نگاه داشته و تاکنون با آبرومندی پراه برده‌اید، می‌تواند یک نشانه بارز از پشت کار مداوم جنابعالی در ادامه خدمات فرهنگی به ایران باشد تا چه رسد به آن کارهای عالی گذشته که در نشر «فرهنگ ایران زمین» و چندین کتاب سودمند فرموده‌اید. خدا یارتان باد و دستتان همواره برکار. چه خوب خواهد بود که ان شاء الله بتوانید سفری با آلمان بفرمائید تا دیداری دست دهد و چند مدتی شرف مصاحبت سرکار نصیبم گردد.

بنده در گوشه‌ی ازین شهر نسبتاً کوچک آلمان، و بی آنکه وسایل کافی در اختیار داشته باشم همچنان سرگرم کار هستم و اگرچه ملالت خاطر، بر اثر دوری از دیار و یاران، روزافزونست ولی کار مداوم خود دواپی در زدودن آن ملالتهاست.

امیدوارم حال دوست بسیار عزیزمان دکتر خانلری کاملاً خوب شده باشد و کارهای سودمندی که همیشه و بنا بر عادت دیرین در پیش داشته و دارند به خوبی به پیش برود. تمنی دارم هر وقت ملاقاتشان دست داد سلام بسیار گرم مرا به ایشان برسانید. امیدوارم کاری که در اکسفورد دارید بخوبی به پیش برود و ایران شناسان آن دیار از فیض حضورتان بهره‌ها بردارند.

آرزومند سلامتتان - ارادتمند - ذبیح الله صفا

دهم فروردین ماه ۱۳۶۶

دوست دانشمند عزیزم

قربانتان گردم تندرستی وجود عزیزتان را از خداوند خواستارم و آرزومندم که سال نو بر شما و بر خاندان گرامیتان فرخنده و مبارک باشد. مقاله‌ی که برای درج در مجموعه بزرگداشت استاد محترم جناب آقای دکتر غلامحسین صدیقی خواسته شده بود به همراه این عریضه تقدیم می‌شود. تمنی دارم یا خود جنابعالی و یا دوست فاضل عزیزمان جناب آقای دکتر یحیی مهدوی آخرین نمونه چاپخانه را ملاحظه فرمایید و اجازه چاپ مرحمت کنید و اگر برایتان ایجاد زحمت میکند قول می‌دهم نمونه‌ی را که دریافت خواهم داشت بعد از یک شب با پست سفارشی هوایی بخدمتان بازگردانم.

مجله آینده منظمأ می‌رسد و با همت خستگی‌ناپذیرتان روزیروز کاملتر و محتری مطالب بهتر می‌گردد. توفیقات روزافزون جنابعالی را از خداوند متعال مسألت دارم.

جلد دوم از یادواره مرحوم مغفور دکتر افشار مدتهاست که عز وصول ارزانی داشته و رسید

آن را به موقع عرض کرده‌ام.

قربان شما - ذبیح‌الله صفا

به همراه این عریضه نامه‌یی برای جناب آقای دکتر یحیی مهدوی تقدیم داشته‌ام و از جنابعالی تقاضا دارم قبول زحمت فرمایید و آن را به ایشان برسانید زیرا متأسفانه نام خیابان و کد پستی منزلشان را نمی‌دانم. ممنونم. ذبیح‌الله صفا.

۱۳

پنجم امرداد ماه ۱۳۶۸

دوست فاضل عزیزم جناب آقای ایرج افشار

قربانتان کردم از خداوند مهربان تندرستی و بهروزی و شادکامی آن دوست گرامی را خواستارم. دستخط شریف مورخ اول تیرماه ۱۳۶۸ عزّ و وصول ارزانی داشت و بعد از چند روز معدود جلد چهارم نامواره مرحوم مغفور دکتر محمود افشار و جلد اول فرمانروایان گمنام تألیف آقای پرویز اذکائی که در نامه مرقوم داشته بودید رسید و بر مراتب امتناتم افزود. بنده جلد اول و دوم و چهارم نامواره را دارم، یعنی از زیارت جلد سوم نامواره محروم و مغبون مانده‌ام.

باید عرض کنم نامواره والد مرحومتان که به دست دوستان و ارادتمندان ایشان و جنابعالی فراهم شده و به صورت مجموعه عظیمی از فوائد ادبی و علمی درآمد، در حقیقت یادگار است ماندنی و خواندنی و نگه‌داشتنی؛ هم نام مردی دانشمند و سخنور و سخندان را زنده نگاه می‌دارد که ماحصل زحمات خود را بنگهداشت زبان فارسی و تاریخ و ادب ایرانی اختصاص داده، و هم متضمن مطالب و مباحث سودمند است که به کار همه پژوهندگان در قلمرو زبان پارسی و تاریخ ایران می‌آید و می‌تواند تدریجاً بصورت سرمایه‌یی بزرگ برای تحقیق و مطالعه در مسائل مذکور درآید.

استقبالی که دانشمندان کشور با فرستادن گفتارهای محققانه از انتشار این مجموعه عظیم کرده‌اند و می‌کنند به تنهایی می‌تواند پشتوانه‌یی برای تداوم انتشار آن در هر یک یا هر دو سال باشد و چه عیب خواهد داشت اگر بعضی مقالات اساسی ادبی و تاریخی که در «آینده» یا مجلات غیرسیاسی دیگر فارسی چاپ شده با اجازه نویسنندگان آنها درین مجموعه‌های منظم یک یا دو ساله دیگر بار چاپ شود و بهتر و آسانتر در دسترس محققان یا پژوهندگان و محصلان ادب و تاریخ ایران قرار داشته باشد. در نظر داشته باشید که مثلاً چنین نشریه منظم و مرتبی بعد از ده یا بیست سال چه دایرةالمعارف بزرگی از مطالب و تحقیقات اساسی ادبی و تاریخی ایران خواهد بود که شباهت بزرگی با دایرةالمعارفهای موضوعی خواهد داشت.

به فاضل محترم آقای پرویز اذکائی بسبب اقدام به انتشار فرمانروایان گمنام در جزو انتشارات موقوفه تبریک می‌گویم و برایشان آرزوی سلامت و موفقیت در ادامه این کار پر دامنه سودمند دارم و اگر موافقت فرمایند می‌خواهم خواهش کنم که در ادامه کار همین فرمانروایان گمنام بخاندانهای بزرگ ریاست و وزارت ایران از اوایل دوره اسلامی ببعدهم توجه فرمایند. زیرا در میان این خاندانها بسیاری از بزرگان مشوق علم و ادب وجود داشته‌اند و گذشته ازین اثر آنها در نگهداشت سنن و آداب ایرانی و مراقبت در حفظ نظام اجتماعی بسیار زیاد بوده است و ارزش آن را دارند که برای احیاء نامشان تحقیق مداوم و جامعی صورت گیرد.

از خداوند متعال برای آن دوست فاضل ارجمند سلامت و سعادت و توفیقات روزافزون آرزو می‌کنم و تمنی دارم سلام مخلصانه مرا بخدمت دوستان مشترکمان جنابان آقایان دانش‌پژوه و اصفهانیان ابلاغ فرمائید.

ارادتمند - ذبیح‌الله صفا

۱۲

۱۲ شهریور ماه ۱۳۶۸

دوست دانشمند عزیزم جناب آقای ایرج افشار

قربانتان کردم خداوند متعال وجود پرثمر ارجمندتان را سلامت دارد. نامه پر از لطف و مرحمت و محبتتان عز و وصول ارزانی داشت، نامه‌یی که سخن از یک دوستی عریق پنجاه ساله می‌گوید. از اینکه شماره نامواره دارد بهفتم می‌رسد و ان‌شاءالله از آنهم تجاوز خواهد کرد، بسیار بسیار خوشوقتم. خداوند روان والد بزرگوارتان را شاد دارد که بانی چنین خیری شگرف شده است و بشما عمر طولانی دهد که آرزوی آن مرحوم مغفور را به بهترین وجهی برآورده‌اید و از کوشش در این راه و ادامه کار باز نخواهید ایستاد. ان‌شاءالله.

مقاله‌یی را که امر فرموده‌اید برای نامواره تهیه و تقدیم خواهم نمود. فعلاً برای چند روزی به ژنو می‌روم و در بازگشت این اولین کاری خواهد بود که بدان دست خواهم یازید. خیلی بدیهیست که اگر فرصت تحریر مقاله‌یی دیگر دست دهد آن را برای مجله آینده خواهم فرستاد. در این ایام بیشتر سرگرم پاکتویس کردن یادداشتهای متفرق خود درباره بخش سوم جلد پنجم تاریخ ادبیات هستم.

بدوستان گرامی حضرت دانش‌پژوه و جناب آقای اصفهانیان سلام مخلصانه عرض می‌کنم.

قربان شما - ارادتمند - ذبیح‌الله صفا

دوست فاضل عزیزم

قربانت گردم امید است که وجود ارجمندتان سلامت باشد و ازینکه طبع مجله آینده را از سر گرفته اید بسیار خوشوقتم و از خداوند می‌خواهم که در این راه پرزحمت یار و یاور شما باشد.

حتماً دوست دانشمند گرامی آقای دکتر منصور اختیار استاد زبان و ادبیات انگلیسی دانشکده ادبیات تهران را بخاطر دارید. دختر ایشان مریم خانم که مشغول تهیه دانشنامه خود تحت عنوان «گامهای نخستین در نوسازی فرهنگ ایران» در دوره قاجار در دانشگاه نیویورک هستند احتیاج به بعضی راهنماییها از طرف سرکار دارند که یقیناً ذیقیمت خواهند بود، و آقای دکتر اختیار آنها را منحصر بدو مورد ذیل کرده‌اند:

۱- آیا علاوه بر مطالب و منابعی که در کتابهای دکتر فریدون آدمیت - خاصه در «امیرکبیر و ایران» و همچون در کتاب آقای حسین محبوبی اردکانی: «تاریخ مؤسسات تمدنی جدید در ایران» و وقایع اتفاقیه آمده، منابع تازه و اصیل دیگر چیست؟ بخصوص در پانزده سال اخیر چه پژوهشهایی درباره دارالفنون و روش تدریس معلمان و وضع همگانی و حتی چگونگی مالی این مؤسسه که آغازگر آموزش نوین در ایران بوده، شده است. ۲- در جاهای مختلف از روزنامه مدرسه دارالفنون یاد شده که گویا شبیه ژورنال بوده و در آن از فعالیتها، برنامهها، نام معلمان و رشته‌های تدریس و حتی حقوق آنان نام برده شده است. مثلاً آقای ابراهیم صفائی در کتاب «یکصد سند تاریخی دوره قاجار» بخصوص در سند شماره ۸۷ از گزارش روزانه مدرسه دارالفنون (کتاب ۱۳ اسناد وزارت خارجه) یاد می‌کند.

هم بنده و هم آقای دکتر اختیار از جنابعالی خواهشمندیم که در مورد سؤالات مذکور مریم خانم و نیز مطالب دیگری که در این باب بنظرتان می‌رسد بایشان مساعدت بفرمائید. مایه کمال امتنان و تشکر بنده خواهد بود. با آرزوی مجدد سلامت و سعادت وجود عزیزتان

ارادتمند - ذبیح‌الله صفا

[رسیده تیرماه ۱۳۷۲]

۱۰ بهمن ماه ۱۳۷۵

دوست فاضل عزیزم جناب آقای ایرج الهشار

قربانت گردم تندرستی و بهروزی جنابعالی و خاندان شریفان را از خداوند بخواهم.

نامه مورخ ۲۸ دی ماه جنابعالی شرف وصول ارزانی داشت و بنده را بسیار شادمان و شاکر ساخت. دیدار فرزندان دلبنده بجان و تن نیرو می‌بخشد. خداوند متعال بآنان سلامت و موفقیت ارزانی دارد و بشما هم توفیق دهد که همچنان سرگرم کارهای پرارزشتان باشید. کار یکماهه اتان درباره نسخ خطی آکادمی وین بر خدمات پیاپیتان بفرهنگ ایرانی و شاید عربی خواهد افزود. خداوند مدد کارتان باد.

در اینجا بیاد دوست فاضل فقیدمان مرحوم مغفور استاد دانش‌پژوه میافتم و بجنابعالی که نزدیکترین دوستشان بوده‌اید تسلیت عرض می‌کنم و از ایزد توانا دوام عمرتان را در برابر فقدان آن بزرگوار دانا مسألت می‌دارم. محبت سرکار را به دوست فاضلمان آقای دکتر خالقی ابلاغ کردم. سلام متقابل ایشان را بپذیرید. ایام عزت مستدام باد.

ارادتمند - ذبیح‌الله صفا

«پیام» از یدالله بهزاد (کرمانشاه)

پیام من که رساند به ایرج افشار که ای به عزت تو افزوده اعتبار پدر
 ز کار نیک پدر یافت نام و شهرت نیک ضرورتست ترا پیروی ز کار پدر
 چراغ معرفت افروخت در سیاهی جهل چنانکه بود میسر به روزگار پدر
 در آن طریق ز خیر و صلاح مانده بدور فتاد نور هدایت به ابتکار پدر
 به کامیابی از آن دست یافت در همه کار که لطف حق به همه حال بود یار پدر
 کسان اگر به زر و زور افتخار کنند به بذل بود و به ایثار افتخار پدر
 هر آنکه رامش و راحت چو به خلق رساند و راست وعده غفران ز کردگار پدر
 ز کارها که برآمد بدست او، خوشتر حدیث وقف، که خود بود شاهکار پدر
 نثار کرد به مردم هر آنچه داشت ز مهر که بساد رحمت بی‌منتهی نثار پدر
 به یادگار ازو ماند دفتری که در آن

نشانه‌هاست ز کلک گهر نگار پدر

به پاس آبروی دانش و هنر نگشود زبان به طعن کسی طبع باوقار پدر
 بسا مقالات شیوا و گفته‌های لطیف هم از کسان دگر هست در کنار پدر
 به پارسی که زبان معارفست و ادب همواره داشت نظر عزم استوار پدر
 بنای وحدت ملی چو بر زبان دانست برون نبود ازین دایره مدار پدر
 در آن صحیفه ایمان و عشق اگر نگری نشانه یابی از اخلاص پایدار پدر
 پدر برفت و کنون کار با تو افتاده‌ست که بوده‌ای به همه کار دستیار پدر

چنو به کوشش و دانش یگانه‌ای ز کسان بر این قیاس توئی حامی شعار پدر
گرت رضای پدر آرزوست در همه حال به حفظ نام پدر کوش و یادگار پدر
خدایرا منته «آینده» را ز دست که نیست

ز چون توئی و چنین کار انتظار پدر

نبات عزم به کار آور و ز بد مهراس گرت هواست که پوئی به رهگذار پدر
مدد ز همت خودخواه و باز روشن کن چراغ دانش و بگذار بر مزار پدر

پلاوهای عصر صفوی

در دو رساله آشپزی عصر صفوی که چاپ کرده‌ام (تهران، ۱۳۶۰) تعداد زیادی از نام پلاوها (پلو) مندرج است. اخیراً در نامه میرصدرالدین شیرازی به محتشم کاشانی دیدم که نام بیست و پنج گونه پلاو آمده است. نام چند گونه از آنها که در کتاب مذکور نیامده اینهاست:

تاوق پلاو - ساوق پلاو - سرمش پلاو - سوخسو پلاو (باید همان باشد که در دو رساله به صورت سوسوپلاوست) - شلغم پلاو - شمش پلاو (اگر شمش منظور نباشد) - قرابلو (در دو رساله سیاه پلاو آمده) - کشمش پلاو - کلم پلاو - مرغ پلاو - یاشل پلاو - یخشی پلاو (غیر از یخنی پلاو که در هر دو مآخذ آمده).

نامه مذکور را ذبیح‌الله ثابتیان در کتاب «اسناد و نامه‌های تاریخی و اجتماعی دوره صفویه» (تهران، ۱۳۴۳) نقل کرده است.

عالم‌آرای شاه طهماسبی

در جلد سی و هفتم فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مجلس که به همت قابل تحسین آقای علی‌صدرایی خویی اخیراً نشر شده است دیدم نسخه‌ای از عالم‌آرای شاه طهماسب که کاملترست نصیب آن کتابخانه شده است. خوشبختانه نام مؤلف آن اسمعیل حسنی تبریزی درین نسخه مضبوط است و گمشده‌ای پیدا شد.

اگر روزی ناشرم بخواهد آن را تجدید چاپ کند طبعاً می‌باید این نسخه تازه‌یاب را مورد مقابله قرار بدهم.

کنفرانس فردوسی

به کمک مالی بنیاد ایلکس ILEX و به همت مرکز مطالعات خاورمیانه دانشگاه هاروارد کنفرانسی در روزهای ۵ و ۶ فروردین ۱۳۷۸ در آن دانشگاه برگزار شد و دوازده دانشمند در آنجا

سخنرانی کردند.

بنیاد ایلکس را مردی یونان‌شناس و استاد دانشگاه مذکور و همسرش که ایران‌شناس فارسی‌دان و مترجم بخشی از شاهنامه) است به وجود آورده‌اند. عنوان سخنرانیها چنین بود:

- گرگوری نگی (و) استفن میچل: حماسه و میراث شفاهی.

- دکتر محمدابراهیم باستانی پاریزی: برزکوه در شاهنامه

- دکتر جلیل دوستخواه: شاهنامه و سنت حماسه‌خوانی (نقالی)

- دکتر محمدرضا شفیعی‌کدکنی: لزوم مالایلم (صنعت قافیه که سرشار از رعایت موازین

باشد)

- دکتر جروم کلیتون: عوامل تراژدیک در داستان رستم و اسفندیار

- محسن آشتیانی: همسخنی در شاهنامه

- ریچارد دیوید: دوباره درباره رستم

- دکتر عباس امانت: تقسیم عالم، درخت پادشاهی، در داستان فریدون

- دکتر پرود اوکتور شرو: سنن قدیم در شاهنامه

- الگا داویدسن (ایشان است که بنیاد ایلکس را بنیاد نهاده و درباره شاهنامه تحقیقات زیاد

کرده است): میراث شعری از «فر» در شاهنامه

- رحیم شایگان: سنت‌های حماسی ایران باستان و شاهنامه

در کنفرانس فردوسی هاروارد جروم کلیتون را دیدم. او استاد زبان و ادبیات فارسی در دانشگاه پرینستون است. سالهای درازست که او را می‌شناسم و کارها و مقاله‌ها و کتابهای او را دیده‌ام. کتابش در اصول تدریس زبان فارسی چندین سال است که در چند دانشگاه تدریس می‌شود. ترجمه بخش رستم و سهراب او به مناسبت‌ها نقد و سنجش دیده است.

پرسیدم کار تازه چه در دست دارید. گفت با دانشجویان و همکاران خود به گردآوری گنجینه اطلاعات مربوط به مجالس نقاشی موجود در نسخه‌های خطی پرداخته است. در نظر گرفته است که با اجازه کتابخانه‌ها و دارندگان نسخه‌های خطی فهرستی تفصیلی و تحلیلی بطور دقیق از همه مجالس آنها فراهم آورد و شرح لازم درباره هر مجلس بدهد تا علاقه‌مندان به مطالعه و تحقیق از روی این فهرست بتوانند تحقیقات مقایسه‌ای و تطبیقی را درباره چگونگی مجلسهای هر موضوع و داستان انجام دهند. پیش از او اولگ‌گرایبار (حدود سی سال قبل) از بعضی نسخه‌های مشهور مصور شاهنامه فهرستی تهیه دیده بود. ولی طرحی که کلیتون پیش گرفته است وسیع‌تر و از لحاظ مطالعه ادبی مفیدتر خواهد بود.

از ادوار براون تا دوبرون

در لوس‌انجلس با J.T.P. de Brujin تجدید دیدار شد. بیست سال پیش می‌گذشت که او را ندیده بودم. او استاد زبان و ادبیات دانشگاه لیدن بود و درس خوانده همان دانشگاه است. حالا بازنشسته شده است. با ادبیات عرفانی فارسی آشنایی عمیق دارد. از زمانی که کتاب «شرع و شعر» را که دربارهٔ سنایی غزنوی است منتشر ساخت توانمندی خود را درین زمینه به ایرانشناسان شناسانید.

توسط دانشگاه UCLA به لوس‌انجلس دعوت شده بود که پنج روز دربارهٔ کیفیت مثنوی‌سرایی فارسی سخنرانی کند. روز اول کلیاتی گفت که ضرورت داشت تا منظور او از مثنوی‌سرایی روشن شود. او به شنوندگان تبیین کرد که مثنوی‌سرایی ابتکار ادبی ایرانیان است و از آن قالب‌های زیبای ادبی است که هر گونه مضمونی را می‌توان به وسیلهٔ آن پروراند، داستان، بند و اندرز، حماسه، عرفان، سفرنامه، فلسفه، کلام، خط‌نویسی، پزشکی، نجوم، بازداری، اسب‌شناسی، هجو و طنز و شهر آشوب، هر چه دلتان بخواهد. بر سخن او می‌توان افزود که مثنوی در زبان فارسی میدانی بوده است که با نثر هم‌اوردی داشته است.

مضامین و عناوین عمدهٔ سلسلهٔ سخنرانیهای او چنین بود: مثنوی و بیان جریان هستی‌آدمی، مثنوی در تاریخ ادب فارسی، داستان‌پردازی در مثنوی، اخلاق و عرفان در مثنوی، شعر روز در قالب مثنوی.

دوبرون اکنون در تدوین تاریخ ادبیات فارسی که در دوازده مجلد توسط مرکز مطالعات ایرانی دانشگاه کلمبیا و بنیاد میراث ایران به نگارش درمی‌آید یکی از اعضای هیأت ناظران و معاون آن هیأت است. درین هیأت فرانسوا دو بلوا de Blois (مدون کنونی «نوشته‌های ایرانی» بنیاد گذاشته شده توسط استوری و ویلفرد مادلونگ Madlung و خانم آتماری شیمل و احسان یارشاطر شرکت دارند.

درگذشت ریچارد کوتام

ریچارد کوتام (۱۹۲۴-۱۹۹۷) استاد رشتهٔ علوم سیاسی دانشگاه پیتسبورگ بود. او در ایران به مناسبت کتاب Nationalism in Iran (۱۹۶۴) شهرت گرفت، ازین بابت که در کتاب مذکور با نظری خوب به نهضت مصدق و سوابق ملیت‌خواهی ایرانیان نگریسته شده بود. کوتام همان کاری را کرد که ادوارد براون پس از مشروطیت در کتاب خود نسبت به جریان مشروطه‌خواهی ایران انجام داده بود و محبوب شده بود، یعنی دفاع کرده بود از مشروطیت. کوتام در میان امریکائیان که موجبات سقوط مصدق را به وسیلهٔ کودتا فراهم کرده بودند جانب مردم ایران را

گرفت.

کو تام را نمی توان ایرانشناس به معنی واقعی کلمه دانست. او عالم علوم سیاسی بود در زمینه مسائل خاورمیانه (از جمله ایران). دانشگاه پیتسبورگ به افتخار او جایزه‌ای به نام Richard W. Cotlam Memorial Fund ایجاد کرده است. این جایزه به بهترین دانشجویی داده می شود که رساله درباره ملیت، روابط بین المللی و سیاست خاورمیانه بنویسد.

حول و حوش زمانی که کو تام کتابش انتشار یافت سه امریکایی دیگر هم کتابهایی درباره ایران نوشتند که هر یک به مناسبتی اهمیت داشت. نام آنها جیمز بیل، زونیس Zonis و لئونارد بیندر L. Binder بود. کتابهای این هر چهار، سالهای دراز مهمترین تألیفات درباره تاریخ سیاسی ایران بود. هر کس که می خواست با مسائل اجتماعی ایران آشنایی پیدا کند مطالعه آنها را لازم دانست.

ایرانیان استادیز

آخرین شماره (جلد سی ام) Iranian Studies (زمستان ۱۹۹۷) با مدیریت عباس امانت منتشر شد. این شماره مخصوص ترجمه برگزیده‌هایی است از نوشته‌های ادبی ایران میان سالهای ۱۹۷۷ تا ۱۹۹۷ زیر نظر احمد کریمی حکاک. نخستین شماره سال سی و یکم با مدیریت روبرت ماک چسنی Robert Mc Chesney متخصص تاریخ عصر تیموری و صفوی انتشار یافت. ایشان سه چهار سالی متصدی آن خواهد بود. مدیر اجرایی مجله همچنان آقای کامبیز اسلامی است. همه مطالب این شماره به مطالعات مربوط به ایرانیان مهاجر امریکا اختصاص دارد.

دهخدا در لوس آنجلس

تعدادی از دکانهای خیابان وست وود در لوس آنجلس از آن ایرانیان است و هر یک به سلیقه خود تابلوهای فارسی نوشته و بر سر در دکان نصب کرده است. امسال بر دیواره بلند ساختمانی تابلوی بسیار بزرگی دیدم که نام دهخدا به اندازه سه متر در یک متر به خط نسخ بر آن نقش شده است. این تابلو بیننده را به کتابفروشی دهخدا هدایت می کند. در همین خیابان پنج کتابفروشی دیگر با نامهای کتاب سر، نشر کتاب، خانه کتاب، شرکت کتاب، کلبه کتاب، نزدیک به یکدیگر کتاب فارسی می فروشند.

جمشید سروش سروشیان

این مرد شریف عزیز ایران پرست درگذشت. در سفری که به سال ۱۳۳۳، به شرف همراهی

مرحوم ابراهیم پورداود به هامون می‌رفتم در کرمان با شادروان سروشیان آشنا شدم. چند روز مهمان خوان کریمانه ایشان بودیم. پس از آن بارها از فیض سخن و لطف محضر و گرمی محفل ایشان و برادر عزیزشان پرویز چه در کرمان و چه در نماشیر بهره‌وری یافتیم. یک بار هم مهمان ایشان در فیروزبهرام از آبادیهای بلوک ساوجبلاغ تهران بودیم. مرحومان ابراهیم پورداود و مجتبی مینوی هم تشریف داشتند.

سروشیان زردشتی بود و از صاحبان اطلاع در مباحث دین خود، مقالات و نوشته‌ها و چند کتاب از او چاپ شده است. مهمترین کار او فرهنگ بهدیتان است که در جهان زیانشناسی مورد استفاده واقع شد. کتابی است ماندگار.

گفتم از سال ۱۳۳۳ او را شناختم. چون شادروان ابراهیم پورداود اظهار اشتیاق کرده بود که زابل و کوه خواجه را ببیند سروشیان از ایشان دعوت کرد تا به کرمان بروند و از آنجا به جنوب سیستان. من هم که مرحوم استاد پورداود افتخار همراهی خود را اجازت فرموده بود همراه شدم با ناصر مفخم.

سروشیان در حدود سال ۱۳۴۰ ما را به آبادی فیروزبهرام نزدیک علی‌شاه عوض (کلمه‌ای ساختگی و نادرست به نظر می‌رسد) که ملک خویشانش بود دعوت کرد. پورداود و مینوی و محمد معین و منوچهر ستوده و احمد اقتداری و محسن مفخم و چند نفر دیگر بودند. مهمانی بسیار دلپذیر و گشاده‌سفره‌ای بود. غروب در مراجعت مینوی و ستوده و اقتداری و مفخم با من آمدند. چون تاریک شده بود من به جاده‌ای خاکی که نظامی بود وارد شده بودم. سرباز راه را بر ما بست و با تفنگ به تشدد پرداخت. مرحوم مینوی سخت به سرباز توپید. پیاده شد و نزدیک بود با سرباز گلاویز شود. بالاخره رئیس سرباز رسید و محسن مفخم با صحبت‌هایی که با رئیس سرباز کرد توانست ما را از آن ماجراها سازد. مرحوم سروشیان فردای آن روز که از قضیه آگاه شده بود برای اظهار دلجویی آمد. مردی بود مبادی آداب، دلسوز، مدبر. به مینوی پایدار خود پیوست.

درگذشت هوندا

دوست دانشمند من مینوبوهوندا، مورخ متخصص ژاپونی در تاریخ مغول ایران درگذشت. او دانشجوی ولادیمیر مینورسکی بود. از دانشگاه کمبریج (انگلستان) درجه دکتری گرفته بود. حدود هشت سال در ایران مقیم بود و مقامی نظیر وابسته فرهنگی داشت. بعد چندین سفر علمی از جانب دانشگاه کیوتو به ایران آمد و از آثار بازمانده قلاع اسماعیلیه در الموت و در قهستان عکس‌اندازی و نقشه‌برداری انجام داد (توسط افرادی که همراهش بودند). او مقام استادی دانشگاه کیوتو داشت و چندی هم استاد دانشگاه ساپورو (در جزیره سردسیر



● زمستان ۱۳۵۰ هوندا (وسط) - یکی از دانشجویان او (دست چپ) در برفستان ساپورو (جزیره هکایدو) قطبی ساپورو هکایدو) بود.

مینوبو هوندا (۱۹۲۳-۱۹۹۹) در سال ۱۹۴۵ دانشگاه توکیو را به پایان برد و در سالهای ۱۹۵۳-۱۹۵۷ رشتهٔ ایرانشناسی را در دانشگاه کمبریج (انگلیس) دنبال کرد و درجهٔ دکتری به دست آورد. و از ۱۹۵۷ تا ۱۹۷۵ در دانشگاه هکایدو (در جزیرهٔ ساپورو) به تدریس پرداخت. از ۱۹۷۵ به دانشگاه کیوتو انتقال یافت و از سال ۱۹۸۵ رئیس دانشکدهٔ ادبیات آنجا بود. سپس بازنشسته شد. پس از بازنشستگی از سال ۱۹۸۶ در مدرسهٔ تجارت ناگویا تدریس می‌کرد. او از سال ۱۹۶۰ تا ۱۹۵۷ بارها به ایران کرد. کتاب مفصل او در تاریخ مغولان در ایران می‌باید از ژاپنی به فارسی برگردانیده شود. کجاست مرد میدان.

چند کتاب تازه دربارهٔ ایران

Atabaki, T. (and) J. O'kane.

Post-Soviet Central Asia. London 1998. 342 p. (Tauris Academic Studies. International Library of African studies.)

Kauz, Ralph.

Politische parteien und Bevölkerung in Iran: Die Hezb-e Demokrat-e Iran und ihr Führer Qavamo s-Saltanā. Berlin 1995. 336 p. (Islamkundlich Untersuchungen, 191.)

Maguere, Marcia M.

Rustam and Isfandiyar in the Shahname: A Princeton University in candidacy for the degree of Doctor of Philosophy, February 1973. Allendorf 1996. 179 p. (Iranistische Mitteilungen, 26, 2.)

Meisami, Julie.

Persian Historiography. Edinburgh 1998. 256 p.

Melikian-Chirvani, A.S.

Les frises du Shah Name dans l'architecture iranienne sous le Ilkhan. Paris 1996. 127 p., 66 fig. (Studia Iranica, Cahier, 1.8)

Mortensen, Inge D.

Nomads of Luristan. History, Material Culture, and Pastoralism in Western Iran. London 1993. 413 p., 450 illustrations (50 in colour). (The Catlsberg Foundation's Nomad Research Project.)

Schefer, Charles.

Chrestomathie persane a l'usage des élèves de l'Ecole speciale des langues orientales vivantes. 2 tomes en 1 vol. Paris 1883-1885. Reimpression: 255, 232, 301, 280 p.

Sezgin, Fuat

The school of Maragha and its Achievements (Mu'ayyadaddin al-'Urđi, Nasiraddin at-Tusi, and Qutbaddin ash-Shirazi): Texts and Studies. 2 vols. Frankfurt am Main 1998. 289,6;276 p. (Islamic Mathematics and Astronomy, 50-51.)

Sharaf al-Din Bitlisi

The Sharafnama: (History of the Kurdish nation) Translated from the Persian with Annotations by Mehrdad R. Izady. Book one. Costa Mesa 1998.

Khosravi Sharoudi, Hamid.

Zur Problematik des Demokratisierungsprozesses in Iran: eine Sozio-Kulturelle Analyse anhand von Entstehung und Scheitern der Konstitutionellen Bewegung von 1906. Berlin 1998. 266 p. (Islamkundliche Untersuchungen, 220.)

Shreve Simpson, Marianna.

Persian Poetry, Painting, and Patronage: in an Sixteenth-Century Masterpiece. New Haven 1998. 80 p., 125 colour plates.

Tapper, Richard.

Frontier Nomads of Iran: a Political and Social History of the Shaseven. Cambridge 1997. XVII, 429 p., 9pl., 12 fig., 9 maps. (Cambridge Middle East studies. 7.)

Vol, Ignazio.

Caucasus Persia: Gilim and other Flat-weaves. Text Hamid Sadighi. Structural Analysis Karin Hawkes. Oberhaching 1996. 150p. 106 plates.

Woods, John

The Aqqyunlu: Clan, Confederation, Empire. Revised and Expanded Edition. Salt Lake City, 1998

ژاپونی و تذهیب و تشعیر

یوشیفو سکی - سکی نام شناسایی اوست - از ایرانشناسان چند هنره ژاپونی است. فارسی را آسان صحبت می‌کند. موسیقی ایرانی را خوب می‌شناسد. در متون کهن موسیقایی فارسی و عربی پژوهش کرده است (که یکی از کارهای او سالها پیش در مجله فرهنگ ایران زمین چاپ شده است). در تذهیب و تشعیرسازی به سبک ایرانی استادی دارد. کاغذ ابری می‌سازد. این است

نمونه‌ای از قطعه تذهیبی که به تازگی ساخته و آن را به صورت کارت پستال در ژاپون چاپ کرده است اگر بدون این اشاره به چاپ می‌رسید تصور آن می‌رفت از کارهای مذهبیان عصر تیموری است.

تاریخ بیهقی ۱۰۲۷

در اردیبهشت سال ۱۳۷۳ آقای هدایت‌الله ارشادی که از کتابفروشان قدیمی نسخه‌شناس است چند جلد نسخه خطی برای فروش به کتابخانه ملی ملک پیشنهاد کرد. جناب دکتر اصغر مهدوی و من آنها را دیدیم و بنا به تمایل اولیای وقت کتابخانه تقویم کردیم تا خریداری شود و در گوشه‌ای از خزاین کشور برجای بماند. اما مقامات متصدی موقوفه خریداری آنها را تجویز نکردند. اکنون نمی‌دانم آن نسخه‌ها چه سرنوشتی پیدا کرده است.

یکی از نفایس آن نسخه‌ها، نسخه‌ای بود از تاریخ بیهقی به خط عبدالرحیم الهروی عنبرین قلم جهانگیر شاهی که در سال ۱۰۲۷ مطابق سنه ۱۳ جلوس آن پادشاه کتابت شده بود. این نسخه در جمادی‌الاولی ۲۸ [۱۰] عرض دیده شده بود.

می‌دانیم که نسخه‌های شناخته شده تاریخ بیهقی قدمت زیاد ندارند. حقا این نسخه می‌توانست در آینده کمک شایسته‌ای به چاپ نو آن متن بشود. امیدست کتاب روزی به یکی از کتابخانه‌های ایران تعلق بگیرد.

امروز چون به یادداشت قدیم خود درباره آن نسخه برخوردم مناسب دیدم آن مطلب را در جایی به ضبط درآورم.

۶۰ سند ملکی و زراعی

دومین گنجینه اسناد فارسی به کوشش هاشم رجب‌زاده و کنجی شه اورا (Eura) حاوی شصت سند معاملاتی دوره قاجار که اغلب مربوط به ناحیه قزوین است در توکیو انتشار یافت. (۱۹۹۹).

قدیمترین این اسناد از سال ۱۱۸۱ و تازه‌ترین مربوط به سال ۱۳۴۳ قمری است. مقدمه رجب‌زاده تحلیلی است از مندرجات اسناد به منظور بازنمایی فوائد این گونه منابع در تحقیقات تاریخی و جامعه‌شناسی.

خواندن این نوع اسناد دشواریها دارد. پس سعی و کوشش آقایان چاپ کنندگان قابل تقدیر است. طبعاً با حوصله آنها را خوانده و سجع مهرها را استخراج کرده و سطر به سطر را با شماره‌گذاری مشخص ساخته‌اند. آنها را که ناخوانا یافته‌اند با علامت سؤال نشان داده‌اند.

مانند دنبالهٔ سند ۲ (ص ۷) که «مزکیه» «برآنکه» است و دنبالهٔ «زبده» «الامثال» باید باشد. ناشران هر سند را با عکس اصل آن همراه ساخته‌اند تا مراجعه‌کننده بتواند موارد ناخوانده را خود دریابد و در موارد شبهه به اصل مراجعه کند. کار درست علمی با همین پایه و مایه پیش برده می‌شود. این مجموعه‌ها را مؤسسهٔ مطالعات زبان و فرهنگ آسیا و افریقا به چاپ می‌رساند. کتاب مورد سخن ما شصت و پنجمین نشریهٔ آن است.

قطبی مروی

یکی از شاعران زبان فارسی که ظاهراً نامش در تذکره‌ها نیامده و طبعاً «فرهنگ سخنوران» اشارتی بدان نکرده است قطبی مروی است. او شاعری بوده است قصیده‌سرا که نمونهٔ شعرش را در مجموعهٔ خطی بیاضی شکل آغاز و انجام افتادهٔ کتابخانهٔ شهر بولونی (ایتالیا) دیده‌ام* و چون از شاعران قرن ششم هجری است (به استناد شواهد تاریخی مذکور در ابیاتش) به شناساندنش می‌پردازم.

آنچه درین مجموعه از او نقل شده و فعلاً با توجه به افتادگیها موجود است این شمار ابیات است.

۱- قصیده‌ای در مدح قزل ارسلان (در ۵۸۱ به تخت برآمد) که فقط ۲۶ بیت آن مانده و ورق مطلع آن افتاده است و بدین بیت شروع می‌شود:

زان می که همچو زهر بود در دهن و لیک در حلق همچو آب حیات است خوش گوار
در چهارمین بیت از پایان قصیده تخلص خود را آورده و گفته است:

قطبی ز روم روی چو سوی عراق کرد جویان چون تو بار خدائی بزرگوار
بیتی که در آن نام قزل ارسلان ضبط است این است:

سلطان وقت شاه قزل ارسلان که اوست تنها هزار رستم دستان به کارزار

۲- قصیدهٔ دیگر زیر عنوان «کمال‌الدین قطبی المروی» در ۴۷ بیت بدین مطلع و مدیحه:

بامدادان چو سپهر آینهٔ زر برداشت پردهٔ باختر از چهرهٔ خاور برداشت

گاه آنست که با شیفتگان داد کنی کز جهان رسم ستم شاه مظفر برداشت

* معرفی این مجموعه را دوست دانشمندم ایران‌شناس بنام پیه مونتیه Piemontese ایتالیایی در فهرست نسخه‌های خطی فارسی موجود در ایتالیا صفحهٔ ۸ شمارهٔ ۳۲۸۳ آورده و عکس مجموعه‌ها هم به من لطف کرده است.

عم سلطان جهان خسرو مغرب عثمان
آن شنیدی که برآمد به نبرد خاچین
آن چنان راند یک آهنگ به جنگ کافر
از عجم چون به سوی گرج درآورد سپاه
هر چه گردن بکشید از خط سلطان امروز
۳- قصیده دیگری در دنبال آن با عنوان (و ایضاً) در ۴۶ بیت در مدح عثمان:

شاه زرین چتر چون لشکر سوی خاور کشد
عم سلطان خسرو ملک جهان عثمان که او
این خموشی را مخوان از درد قطبی صبر کن
۴- قصیده دیگری در دنبال آن با عنوان (وله ایضاً) در ۳۳ بیت به مطلع:

ای سلسله مشک فکنده به قمر بر
فردا کمر خدمت بو عمر[او] و عمر بند
تاج علما فخر قضات همه اسلام
عزم سفری دارم و بی سعی تو مخدوم
۵- قصیده زیر عنوان «لکمال الدین قطبی المرغزی رحمه الله» در ۵۸ بیت به مطلع زیر:
وقت است کآه صبحدم از جان برآورند
گورگرد احمر از تف قطران برآورند
وی قفل زمررد زده بر درج در بر
وین خدمت من بنده به بو عمر[او] عمر بر
کاسلام نهاد از بشرش تاج به سر بر
قادر نتوان گشت به اسباب سفر بر

مجله‌های ایران‌شناسی به زبانهای خارجی

درین روزگار این مجله‌ها و نشریه‌ها مختص پژوهشهای ایران‌شناسی به زبانهای خارجی منتشر می‌شود.

- 1) Abstracta Iranica در پاریس تهیه می‌شود (انجمن ایران‌شناسی فرانسه)
 - 2) Acta Iranica در بروکسل تهیه و در هلند چاپ می‌شود (زیر نظر دوشن گیلمن)
 - 3) Archäologische mitteilungen aus Iran در آلمان تهیه و در برلین چاپ می‌شود (انجمن باستان‌شناسی آلمان)
 - 4) Bulletin of the Asia Institute (تأسیس شده توسط آرتور ایهام پوپ، در امریکا چاپ می‌شود)
 - 5) Iran در انگلستان تهیه و چاپ می‌شود (مؤسسه ایران‌شناسی بریتانیا)
 - 6) Iranian Studies در امریکا تهیه و چاپ می‌شود (انجمن ایران‌شناسی)
- در آلمان تهیه و چاپ می‌شود (توسط هلموت کانوس کرده)

7) Iranistische Mitteilungen

- 8) Iranica Antiqua در بلژیک تهیه و چاپ می شود (توسط دانشگاه گنت)
- 9) Luqmew در تهران تهیه و چاپ می شود (مرکز نشر دانشگاهی)
- 10) Délégation archeologique Française en Iran در پاریس تهیه و چاپ می شود (توسط هیأت باستانشناسی فرانسه)
- 1) Persica در هلند تهیه و چاپ می شود (توسط انجمن هلند و ایران)
- 2) Spectrum در آلمان تهیه و چاپ می شود (توسط رایزنی فرهنگی سفارت ایران)
- 3) Studia Iranica در پاریس تهیه و چاپ می شود (توسط انجمن ایرانشناسی فرانسه)

نامه خانبابامشار

۳۶/۳/۱۴

تصدقت شوم بعد از مراتب ارادت و بندگی و استعلام از صحتمندی وجود محترم معروض می دارد: اخیراً بنگاه نشر و ترجمه کتاب اعلانی راجع به فهرست^۱ منتشر نموده که نسخه آن برای استحضار حضرت تعالی به پیوست تقدیم می گردد. متعاقب اعلان مزبور از اشخاص به عنوان ارادتمند کاغذهایی می رسد. از جمله دیروز پاکتی از کانون انتشارات نیل متضمن اعلان چند فقره کتاب رسید. از جمله مرقومه حضرت مستطاب تعالی در جوف آن بود. از زیارت مرقومه عالی زائدالوصف مسرور شدم. امید دارم خداوند به جناب تعالی عزت و طول عمر با موفقیت دهد. کسالت لرز شبانه بنده به لطف حضرت تعالی در دو ماهه اخیر که به دکتر سمیعی مراجعه می کنم کاملاً تخفیف یافته و در این بیست روزه اخیر ۸۰٪ آن زائل شده. چون شبها راحت می خوابم روزها با قوای تازه به کار فهرست مشغول هستم. واقعاً در این یک سال و بلکه دو سال اخیر به جان کندن به کار اشتغال داشتم.

در یکی دو ماه اخیر غالباً به قم مسافرت می کردم. دلیل آن این بود که از کتابخانه مدرسه حجتیه قم که قریب چهار هزار جلد کتاب دارد و بیشتر آن برای احتیاجات درسی طلاب نسخ مکرر و به زبان عربی است صورت برمی داشتم. در طهران از کتابخانه دانشکده معقول و منقول که متصدی آن آقای محمدتقی مدرس رضوی هستند و از موقعی که این دانشکده از پشت مدرسه سپهسالار نقل مکان کرده از محل آن بی اطلاع بودم مشغول صورت برداری هستم. متأسفانه قسمت عمده آن فیش ندارد و با تحصیل اجازه از جناب آقای فروزانفر خود بنده داخل کتابخانه کتابها را زمین گذارده صورت برمی دارم. در مدرسه مروی نزدیک شمس العماره یک

مشت کتاب جابه‌جا موجود است. بنده چند مراتب مراجعه کردم در فضای کتابخانه مدرس با چند نفر طلاب مشغول درس و بحث بود، از بنده سؤالاتی کردند. گفتم کار بنده با کتابخانه است و مقصودم تهیه فهرست از کتب چاپی است. اوضاع و احوال اینجا با تقاضای بنده موافقت ندارد. بعد موضوع را با آقای زرین‌کوب در میان گذاردم. چون جناب آقای تقی‌زاده وعده صریح داده بودند که بنده در هر کجا برای صورت‌برداری از کتب کتابخانه‌ها به موانع برخورد کنم معزّی‌الیه آن مانع را جداً رفع خواهند فرمود این بود به نام رئیس کتابخانه مروی در یک ماه قبل که هنوز صحبت استعفای معزّی‌الیه به میان نیامده بود سفارش کتبی توسط بنده صادر شد. از قرار مذکور رئیس کتابخانه غیر از آن آقای مدرس است که در فضای کتابخانه به درس و بحث و قیل و قال اشتغال دارد و کمتر به کتابخانه مراجعه می‌کند. آدرس رئیس کتابخانه را نیز گرفته به منزل ایشان مراجعه کردم. ولی تا به حال پس از پنج شش مراتب مراجعه رو نشان نداده‌اند. دلیل آن واضح است. ایشان فکر می‌کنند برای عملی کردن این کار بدون هیچگونه استفاده مادی روزی چند ساعت باید در کتابخانه در حضور بنده بنشینند و وقت خود را تلف کنند. تصادفاً در یکی از روزها مأمور پرداخت حقوق آمده بود و از طرف مدرسه سپهسالار به طلاب و مدرسین حقوق می‌داد. روز اول برج آقایان حقوق می‌گیرند. لابد مانند این آقای رئیس کتابخانه که هنوز دست بنده به دامن ایشان نرسیده تا ماه دیگر کسی رنگ آنان را نمی‌بیند.

به هر حال تاکنون که از فهرست سیزده فرم چاپ شده در حدود دوست فیش که موقع چاپ آن گذشته جمع‌آوری گردیده است.

بنده مانند سابق هفته‌ای لااقل دو روز برای اطلاعات جدیدی که راجع فهرست به دست می‌آید به بنگاه ترجمه و نشر کتاب مراجعه می‌کنم و مرقومه حضرتعالی را نیز که به افتخار بنده زیب و وصول داده بود خدمت آقایان دکتر یارشاطر و آذر ارائه دادم.

مقاله مفصل حضرتعالی که به تهیه فهرست برای کتابخانه سپهسالار اشاره شده بود و در مجله بهمن سال ۳۵ سخن انتشار یافته بود بنده نیز زیارت کردم. زیاده بر این موفقیت حضرتعالی را خواستارم

ارادتمند صمیمی - خانبابا مشار

این نامه مربوط می‌شود به تألیف و نشر کتاب بسیار پرفایده «فهرست کتبه‌های چاپی فارسی» و مشکلات کار مؤلف. فعلاً متن را آوردم تا وقتی خاطراتم را در آن باره بنویسم.

نام‌آوران فرهنگ ایران باستان

با توریج دریایی که در امریکا زندگی می‌کند و در رشته فرهنگ ایران باستان درس خوانده و تخصص یافته است و اکنون در دانشگاهی در کالیفرنیا درس می‌دهد، صحبت از تاریخچه

پژوهشهای ایرانیان در رشته فرهنگ ایران باستان که مورد علاقه اوست به میان آمد. علاقه مند بود بداند در ایران درین اواخر چه کسانی به این رشته از تحقیقات می پردازند. طبعاً غالب نامها را می شناخت و بعضی از تحقیقات آنها را برجسته می دانست. بطور مثال مقاله انگلیسی دوستم هوشنگ اعلم را یاد کرد که در مجله تحقیقات اسلامی درباره یک کلمه ایران باستان چاپ شده است.

این رشته از مطالعات ایرانی در زبان فارسی را ابراهیم پورداود بنیاد نهاد. او درین میدان پیشگام بود. راه را آغاز کرد و گذار بسیار بلندی را با به دست دادن ترجمه اوستا از پیش پا برداشت. پیش از پورداود، آنچه درباره فرهنگ ایران باستان انجام شده بود یا سبک مایه بود (مانند کتاب صرف و نحو خط آریا (میخی) که فرصت الدوله شیرازی تألیف و چاپ کرد)، یا آنها که جنبه آداب دینی داشت (مانند دو کتاب فروغ مزدیسنی و آیین آیین که از ارباب کیخسرو شاهرخ به چاپ رسیده بود). محمدعلی داعی الاسلام هم ترجمه و ندیداد را به کمک پارسیان هند به فارسی درآورد.

پس از پورداود نام دکتر محمد مقدم را باید آورد. او تدریس فارسی باستان را در دانشگاه عهده دار شده بود. همزمان با او ابراهیمیان مدرس زبان پهلوی بود. شاید بی مناسبت نباشد یاد بشود از هرتسفلد که در دوره اقامت تهران مجلس درسی داشت و پهلوی تدریس می کرد. ملک الشعرا بهار، احمد کسروی، غلامرضا رشید یاسمی و مجتبی مینوی تا آنجا که می دانم نزد او پهلوی خوانده اند و سه نفر اول رساله هایی را از پهلوی به فارسی نقل کرده اند. چاپ هم شده است.

صادق هدایت هم از قدمای پهلوی دانان بود. او نزد پارسیان بمبئی زبان پهلوی آموخته بود. از زمانی که فرهنگ ایران باستان و زبانهای فارسی باستان و پهلوی در دانشگاه تهران تدریس شد دانشجویانی چند به این مباحث دلبسته شدند. صادق کیا در رشته زبان پهلوی به استادی دانشگاه رسید. یحیی ماهیار نوایی، محمد کیوان پورمکری، احسان یارشاطر و جمال رضایی، محمد جواد مشکور در زمینه های گوناگون مربوط به فرهنگ ایران باستان در ایران به مدارج علمی و دانشگاهی رسیدند. تدریس زبان پهلوی موجب شده بود که اغلب دانشجویان رشته ادبیات فارسی به خواندن آن درس علاقه مندی نشان می دادند و به تحصیل آن رشته می پرداختند.

پس از جنگ جهانی چون راه اروپا باز شد، تنی چند از ایرانیان به تدریج برای تحصیل در مباحث مربوط به فرهنگ ایران باستان به سوی انگلستان و فرانسه و آلمان رفتند. انگلستان بیشتر به قصد تلمذ نزد هنینگ بود مانند ماهیار نوایی، سلیم، یارشاطر، اعظمی سنگری و بعدها

احمد تفضلی). به فرانسه بیشتر به قصد تلمذ نزد بنونیست یا دومناش بود (مانند مشکور، عقیقی). به آلمان کمتر. امریکا هنوز برای این رشته باب نشده بود. بی‌مناسبت ندیدم جدولی از عمده نامها هر چند ناقص فراهم سازم. می‌دانم اکنون افراد دیگری، اینجا و آنجا هستند ولی حافظه من بیش ازین یاری نکرد. امیدوارم آگاهان ما را از نامهای دیگر آگاه سازند. و آنها که نامشان از درج کلام ساقط شده است مرا ببخشند.

آموزگار، ژاله

ابوالقاسمی، محسن

ارفعی، عبدالمجید

اسمعیل پورمطلق، ابوالقاسم

اشه، رحیم (فرانسه)

اعظمی سنگسری، چراغعلی

اعلم، هوشنگ

باقری، مهری (تبریز)

بشاش کنوق، رسول

بهار، محمد تقی (درگذشته)

بهار، مهرداد (درگذشته)

بهبهانی، امید

بهزادی، رقیه

پورداد، ابراهیم (درگذشته)

تفضلی، احمد (درگذشته)

تقی‌زاده، حسن (درگذشته)

جعفری، علی اکبر (امریکا)

جم‌زاد، پیروش

جنیدی، فریدون

داعی الاسلام، محمدعلی (درگذشته)

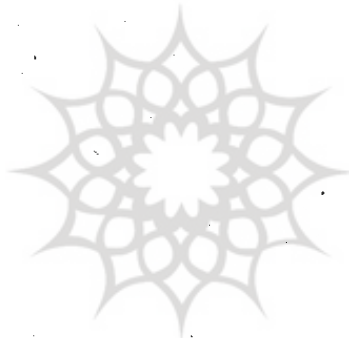
دانشمند، پارسا

دریائی، تورج (امریکا)

دوستخواه، جلیل (استرالیا)

راشد محصل، محمد تقی (تهران)

وجیبی، پرویز
رزمجو، شاهرخ
رشید یاسمی، غلامرضا (درگذشته)
رضایی، جمال
رضی، هاشم
زرنشاس، زهره
سجادپه، محمدعلی
سرکاراتی، بهمن (تبریز)
سلمی، عباس
شایگان، رحیم (امریکا)
سلیم، عبدالامیر (تبریز)
شکی، منصور (چکوسلواکی)
شهبازی، ع. شاپور (امریکا)
شهبازی، رستم (درگذشته)
شهمردان، رشید (درگذشته)
صادقی، علی اشرف
طاووسی، محمود (شیراز)
عبادیان، محمود
عبدالحمیدزاده، محمد
عریان، سعید
عقیقی، رحیم (درگذشته)
غیبی، بیژن (آلمان)
فروهوشی، بهرام (درگذشته)
فکری ارشاد، جهانگیر (اصفهان)
قریب، بدرالزمان
کزازی، جلال الدین
کسروی، احمد (درگذشته)
کیا، صادق (امریکا)
محامدی، حمید (امریکا)



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

مزدپور، کتابون

مستأجر حقیقی، محمد

مشکور، محمد جواد (درگذشته)

مقدم، محمد (درگذشته)

میرزا محمد

میرزای ناظر، ابراهیم

میرفخرائی، مهشید

نوابی، یحیی ماهیار

وامقی، ایرج

وحیدی، حسین

وهمن، فریدون (دانمارک)

هدایت، صادق (درگذشته)

یارشاطر، احسان (امریکا)

درین جدول نام سه یا چهار نسل از محققان و البته از چند «مایه» آورده شد. جزین باید رشته باستانشناسی را نیز مدنظر داشت و صورتی جداگانه برای آنان گرد آورد.

۱۱۴

سه مجلس صفوی

آوازه سلسله ایرانی صفوی موجب شد که سال پیش سه مجمع علمی برای پژوهش در مبانی اجتماعی و هنری، تاریخی و فرهنگی آن سلسله تشکیل شد.

مجلس اول در لندن برگزار شد (۷ فروردین ۷۷). موزه بریتانیا بانی کار بود و سخنها به «هنر صفوی و معماری» اختصاص داشت.

روز اول ابوالعلاء سودآوره درباره تحول هنری میان صفویان و گورکانیان سخنرانی ایراد کرد. از فردای آن روز جلسات درباره موضوعی معین به شرح زیر برقرار شد:

(۱) باستانشناسی و معماری: با سخنرانیهای سوزان بابایی - فاطمه کریمی - ولفرام کلایس - محمود موسوی - کشور رضوی.

(۲) هنرهای تزیینی: جیمز آلن - لیزا گلمبک - آناتولی ایوانف - سورن ملکیان - ونسیا پورتر - اولیوه واتسون.

(۳) قالی و منسوج: پاتریکا بیکر - جنی فراسکارچه - مری مک ویلیامز - زهره روح فر.

۴) نقاشی و خوشنویسی: آدا آدامووا - باریارا برند - شیلا کتبی - معصومه فرهاد - مریم مسعودی - النور سیمز - پریسچلا سوچک.

۵) هنر کتاب پردازی؛ لایلا دیبا - آنا کتادینی - آن لین - هلن لوودی - دیوید رکسبورگ - ماریانا سمپسون

مجلس دوم به اهتمام میشل مزواری از متخصصان تاریخ عصر صفوی و مخصوصاً حالات و تأثیرات شیخ صفی‌الدین و محقق تتبع در کتاب صفوة الصفا بود که در دانشگاه یوتا (سالت لیک سیتی) در خرداد ۱۳۷۷ تشکیل شد. سخنرانان مجمع این افراد بودند:

تورج نوروزی: ایرانی عصر صفوی و مکتب فلسفی اصفهان

دوین استورت: شهید ثانی و جریان اخباری

شیرین مهدوی: ارزشمندی خاندانها، مجلسی و صفویان

روزماری استنفلد: داستان حسین کرد شبستری

حامد الگار: نقش‌بندیان در عصر صفوی

کرنل فلیشر: شاه اسمعیل و فردوسی رومی

ورا مورین: یهود، مسلمین و مسیحیان ایران در قرن هفدهم

شعله کین: تاریخ‌نگاری صفویان و مغولان هند

ژوان کول: ایران و ایرانیان در مینیاتورهای مغولی

رودی ماتی: روابط ایران و روسیه در عصر شاه عباس اول

ربرت ماک‌چستی: زیارت حاجی ماوراءالنهری از راه ایران

استفن دیل: تیموریان هند و صفویان ایران

جان وودز: شاه اسمعیل و تیموریان

کاترین بابایان: یادداشتهای شاه طهماسب در زمینه تاریخ پادشاهی و شخصی

سومین مجمع که از ۲۸ تا ۳۱ مرداد در شهر و دانشگاه ادینبورگ برگزار شد سومین حلقه

صفویه‌شناسی است. آندرو نیومن که اکنون در دانشگاه مذکور متصدی فعال مطالعات ایرانی و

دانشمندی قابل در زمینه کلام اخباری و تاریخ کتب طبی ایرانی است رتق و فتق امور را برعهده

داشت. این مجمع را که بزرگتر از حلقات اول و دوم بود با کمال نظم و نهایت صرفه‌جویی اداره

کرد. چهل نفری درین مجلس شرکت داشتند. تعداد ایرانی شرکت‌کننده که از ایران و امریکا و

انگلیس و سوئیس آمده بودند نه نفر بود و سخنرانها به این ترتیب.

احسان اشراقی: نقطویان قزوین در عصر صفویان

ش. بشیر: نوریخشیان در دوره صفویان

آندرو نیومان: محمدباقر مجلسی و طبابت اسلامی
تاد لاوسون: کتاب نو برای صفویان
رسول جمفریان: نسخه‌های خطی مهاجر
ایرج افشار: «مجموعه و مکتوب» منابع اصلی تحقیق عصر صفوی
سیمین آبراهامز: افضل التواریخ
شارل ملویل: اخبار و اطلاعات نواز سلطنت شاه‌عباس اول
شعله‌کین: میراث تاریخ‌نگاری تیموری
کاترین بابایان: دودمان صفوی
سوسن بابائی: خانه‌های اصفهان
استفن بلیک: اصفهان / پایتخت: کی، کجا، چرا
حسین میرجمفری: شاطران
ا. مورتن: خواجه علی و جانشینی صفوی
گن گارتویث: شاه‌اسمعیل
جان امرسون: تنوع اقوام و اقلیت‌ها
ماساهی هاندا: اطلاعات تازه‌یاب درباره‌ی شاردن
آنتونی ولش: ایران از دید ویزیان
ارنست تاکر: صفویان و عثمانیان (۱۷۳۲-۱۷۵۰)
آکی‌هیکو یاماگوشی: جامعه‌ی ایران در اواخر قرن هجدهم براساس منابع عثمانی
برث فراگنز: مفهوم ایران بین قرن چهاردهم تا هفدهم
ادری برتن: شاه‌عباس دوم و امرای بخارا
ربرت چسنی: حج عبدالعزیزخان
ماریا زوپه: تذکره‌های بخارا و سمرقند و زندگی روشنفکری
میچل برناردینی: بعضی از کتابهای تاریخ صفوی، تیمورنامه‌های تقی و فتوحات شاهی و
شاهنامه‌ی قاسمی
پل نوژنسکی: خمسة‌ی عبدی‌بیک و پایتختی قزوین
ژان کالمارد: ادبیات عامیانه در عصر صفوی
ویلیام فلور: نظام چند پولی (۱۵۰۰-۱۷۵۰)
رودی ماتی: سکه‌های اواخر صفوی
منصور صفت‌گل: طرز اداره‌ی اوقاف در عصر صفوی

عبدالله بهاری: مکتب نقاشی بخارا
 باربارا برنند: شخصیت میرزا علی
 شیلا کنتی: آلبوم کمپفر
 فرهاد مهران: شاهنامه های مصور عصر صفوی
 کارین رهرانز: عجائب المخلوقات مصور
 عادل آدموا: محمد قاسم و مکتب نقاشی اصفهان
 رویرت هیلنبراند: تزئینات اواخر عصر صفوی در بقعه اردبیل
 شیلا بلر: قالی اردبیل
 ذوالحیمی بن محمد زین: قرآنها ی عصر صفوی و مغولی هند
 رایا شانی: تصویر شیر در مجلس معراج از عصر صفوی
 یوتتان بلوم: میراث ایلخانی در نقاشی عصر صفوی
 امیدوارم در نقل نامها و دریافت تلفظ آنها زیاد اشتباه نکرده باشم.

جایزه دلایدا

مرکز مطالعات خاور نزدیک دانشگاه کالیفرنیا (لوس آنجلس) به نام پرفسور گوستاو فون گرونیام نام گذاری شده است. فون گرونیام آلمانی و از اسلام شناسان نامور در رشته تاریخ بود. این مرکز هر دو سال یک بار جایزه دلایدا (Giorgio Levi Della Vida) (اسلام شناس مشهور ایتالیایی) را به یکی از کسانی که موجب گسترش مطالعات اسلامی شده است می دهد. امسال شانزدهمین و هفدهمین جایزه به دو نفر اختصاص یافته بود. در پانزده مورد قبل یک نفر دریافت کننده جایزه می بود. جایزه عبارت است از مدالی برنزی که تصویر دلایدا بر آن نقش شده است با مبلغی وجه نقد (که میزان آن را نمی دانم) و برگزاری سمیناری علمی در موضوعی که مورد علاقه و پیشنهاد گیرنده جایزه باشد. این سمینار با ایراد خطابه توسط گیرنده جایزه در موضوع انتخابی برگزار می شود. سپس افرادی که توسط گیرنده جایزه برای شرکت در سمینار برگزیده اند سخنان علمی ایراد خواهند کرد و مباحثه انجام می گیرد.

موضوعات جلسات پیشین و نام گیرندگان جوایز چنین بوده است: رویرت برونشویگ فرانسوی (قانون و منطق در دوره اسلام آغازین) - ژوزف شاخت آلمانی (الهیات و حقوق در اسلام) - فرانسسکو گابریلی ایتالیایی (اشعار مذهبی در دوره اسلام آغازین) - گوستاو فون گرونیام آلمانی بعد امریکایی (اسلام و تغییرات فرهنگی در خاورمیانه) - S.D. Goitein محقق یهودی (فردیت در دوران اسلام گنانه) - فرانتس روزنتال آلمانی بعد امریکایی (جامعه و مسائل

جنبی در اسلام قرون وسطی) - آکبریت حورانی عرب (مطالعات اسلامی: سنت و مسائل آن) -
مونتگمری وات انگلیسی (دریافت اسلام) - فضل الرحمن پاکستانی (اخلاق در اسلام) - شارل
عیسوی امریکایی (اقتصاد جدید و تاریخ اجتماعی خاورمیانه) - آنماری شیمل آلمانی (میراث
مولانا) - آندره میکال فرانسوی (هزار و یک شب در ادبیات و جامعه عرب) - احسان یارشاطر
(حضور ایرانیان در جهان اسلام) - جورج مقدسی امریکایی (دین و فرهنگ در اسلام قرون
وسطایی) - اولگ گرابار امریکایی (بازمانده‌های هنر اسلامی).

این بار ژوزف فان‌اس آلمانی و آندره ریموند فرانسوی جایزه گرفتند. موضوعی که توسط آنها
برای طرح در سمینار انتخاب شده بود متن و مضمون در جوامع اسلامی بود. برای مذاکره چهار
دانشمند دعوت شده بودند. از آن جمله که من شناختم داوید کینگ استاد مشهور دانشگاه
فرانکفورت در تاریخ علوم اسلامی بود. این شخص متخصص تحقیقات مربوط به اسطرولاب و
ابزارهای نجومی و جغرافیایی است. سخنرانیهای این جلسات منظمأً به چاپ می‌رسد و
انتشارات دانشگاه کمبریج چاپ‌کننده آنهاست. تاکنون سیزده مجلد از سخنرانیها چاپ طبع شده
است.

درباره مقاله بهنام

نسبت به مقاله دوست دیرین دکتر جمشید بهنام با عنوان «زمینه‌های فکری اندیشمندان
ایرانی در برلن» که دو سال پیش در ایران‌نامه خواندم گفتن چند نکته توضیحی یا اصلاحی را
مناسب می‌دانم:

ص ۵۵۴ - سیف‌آزاد در برلن دو مجله منتشر کرده است بدین ترتیب: آزادی شرق (ظاهراً سی
و دو شماره) و پس از آن صنایع ایران و شرق که در ۱۹۲۳ آغاز شد و تا سال ۱۹۲۷ ادامه داشت
و حدود هفتاد شماره نشر شده.

ص ۵۵۷ - اینکه مجله چهره‌نما را از روزنامه‌های حکمت و ثریا و پرورش «مهمتر»
دانسته‌اند جای تردیدست. درست است که چهره‌نما مدت شصت سال توسط پدر و پسر نشر
شد ولی منتشرات چهل سال آخر آن کم‌ارزش و خالی از مطالب اساسی بوده است. بیشتر جنبه
«رپرتاژی» در آن رعایت می‌شده است. دوره‌های اولی هم از حیث کیفیت مقالات از نوشته‌های
آن سه روزنامه فروپایه‌تر بوده است (البته به نظر بنده).

ص ۵۶۱ - اینکه گفته شده است علی‌اکبر دهخدا در استانبول مجله «پاریس» را با همکاری
حسن مقدم (علی نوروز) منتشر کرد درست نیست. نام مجله‌ای که حسن مقدم در استانبول
انتشار می‌داد «پارس» بود (نه پاریس) و آن را با همکاری ابوالقاسم لاهوتی به دو زبان فارسی و

فرانسه منتشر می‌کرده‌اند. ظاهراً شش شماره بیشتر منتشر نشده است. ده‌خدا در ۱۹۰۹ در استانبول بوده و پارس در سال ۱۹۲۱ در آن شهر به چاپ رسیده است.

ص ۵۶۳- نام ضیاء گروکالپ و یوسف آکچورا را بهترست ضیاء گروک آلپ و یوسف آق‌چوره نوشت.

ص ۵۷۲- دربارهٔ جلسات صحبت علمی و ادبی برلن باید دانست دفتر صورت مجلس چند جلسهٔ آن در اوراق بازمانده از سیدحسن تقی‌زاده به دست من افتاد و آن را در مجلهٔ یغما (ظ سال ۱۳۵۵) به چاپ رسانیدم. مرحوم جمال‌زاده دربارهٔ آن اطلاعات توضیحی نوشت که متعاقب آن مطلب در مجلهٔ راهنمای کتاب چاپ شد. جملگی می‌تواند مکمل اطلاعات مقالهٔ آقای بهنام باشد.

ص ۵۷۷- آن اردلانی که در مجلهٔ فرنگستان با احمد فرهاد و دیگران همکاری می‌کرد علیقلی است نه علی. هموست که بعدها وزیر امور خارجه و وزیر دربار شد. جزو نویسندگان فرنگستان مرد مشهور دیگر دکتر مرتضی یزدی‌زاده پسر شیخ حسین یزدی است، یعنی همان دکتر مرتضی یزدی از رهبران حزب توده.

نوشته‌ای که آقای کامران امیر ارجمند (مقیم هاله - آلمان) دربارهٔ چاپخانهٔ کاویانی برلن نوشته است و کاووس جهاننداری آن را ترجمه کرد و در مجلهٔ نگاه نو (۱۳۷۶) به چاپ رسید هم از مطالبی است که گوشهٔ دیگری از فعالیت فکری ایرانیان برلن را برای ما برجسته می‌نماید.

درگذشت رعدی آذرخشسی

سرایندهٔ «نگاه» از نگاه کردن باز ماند. به دیار نیستی رهسپار شد. بیگمان یکی از سخنسرایان طراز اول معاصر لب از سخن بست.

ده سال بود که از سرود و نیرو افتاده بود. آخرین جرقهٔ حیات معنوی او سر و سامان دادن به مجموعهٔ مقالات خود بود که به نام «گفتارهای ادبی و اجتماعی» در سال ۱۳۷۰ انتشار یافت. کتابهای دیگر او «دیوان اشعار»، «پنج آینه» است. بسیار می‌توانست ثمربخش‌تر باشد ولی طالع آن نداشت که از کارهای اداری چشم‌پوشد و ذوقیات و کمالات خود را عرضه دارد.

غلامعلی رعدی آذرخشسی (آنطور که خود می‌نوشت نه آذرخشسی چنانکه دیگران تمایل به نوشتن دارند) متولد تبریز به سال ۱۲۸۸ بود. در آنجا درس خواند. معلم ادیب و سخن‌شناس باوقار او اسمعیل امیرخیزی بود. در آنجا هم مدرسه‌ایهای رعدی آنقدر که به یاد می‌آورم مهندس رضا گنجه‌ای، خلیل ملکی، مهندس ناصح ناطق، محمدحسین شهریار بوده‌اند. رعدی پس از آن به تهران آمد و دورهٔ دانشکدهٔ حقوق را به پایان رسانید. در وزارت معارف عضو شد. به ریاست

اداره انطباعات رسید. به علی اصغر حکمت نزدیک شد. به وسیله او ترقی کرد. پس از تأسیس فرهنگستان ایران دبیری امور آنجا به عهده اش گذاشته شد. با رجالی چون محتشم السلطنه اسفندیاری، محمدعلی فروغی ذکاءالملک، حسن وثوق الدوله، حسین ادیب السلطنه سمعی که عضو فرهنگستان بودند و دیگر اعضای صاحب نام آنجا آشنایی و روابط علمی و فرهنگی پیدا کرد. ظاهراً حکمت بود که وسایل لازم رفتن او را به فرنگ برای ادامه تحصیل فراهم ساخت. در ژنو درس خواند و بازگشت. موضوع و عنوان رساله دکتری را برایم گفته بود ولی به یاد ندارم چه بود.

اما موضوع خطابه اش که برای عضویت پیوسته در فرهنگستان تهیه کرد «رستاخیز ادبی ایران» بود. حقیقتاً نخستین مقاله ای بود که با روحیه ای تجددخواهانه درباره ضرورت تحول و تجدد ادبی نوشته شده بود.

پس از جنگ به سمت نماینده ایران در یونسکو به پاریس رفت. پس از چند سال خدمت در آنجا عنوان سفیری هم گرفت. مدت درازی در سمت نمایندگی ایران در یونسکو ماند. بعد که به ایران احضار شد به سناتوری انتصابی انتخاب شد. چند سالی هم ریاست دانشکده ادبیات دانشگاه ملی آن روزگار را عهده دار شد و لوحه اعتباری برای آن مؤسسه بود.

زمانی که از یونسکو برگشت، تا مدتی رابطه فرهنگی خود را با آنها نگاه داشت. توانست با آشنائیهایی که داشت در اجرای طرح اهم «شناخت متقابل ارزشهای فرهنگی شرق و غرب» مرکز بررسی و معرفی فرهنگ ایران را ایجاد کند و کمک مالی از یونسکو برای آن بگیرد. این مرکز دو نشریه انتشار داد که دومی اش «راهنمای تحقیقات ایرانی» (تهران، ۱۳۴۹) نوشته من بود. اما کتاب دیگر چه بود نامش به یادم نیست.

در پائیز ۱۳۳۵ که برای استفاده از بورس کتابداری یونسکو به پاریس رفتم رحمدی رئیس نمایندگی ایران بود. آنجا بود که نخستین بار با او رو به رو شدم. پیش از آن نامه میانمان رد و بدل شده بود. آن وقت دوست فاضلم دکتر محمد آشنا با او کار می کرد. وجود این دو مرد دانشمند برای من موهبتی بود.

پس از آن که به تهران آمد به دوستان چهارشنبه ها پیوست. پای قرص جمع و شمع روشنی بخش میان آنان بود. نام دوستان چهارشنبه ها را پیش ازین در یکی از تازه ها و پاره ها آورده ام.

آخرین باری که با هم صحبت کردیم در تلفن بود. چهار سالی از آن وقت می گذرد. گفت عارف دوره دو جلدی لباب الالباب چاپ اوقاف گیب خود را بطور «صله» به من داده بود و چون کتابخانه ام متفرق شده است این دو جلد را به تو می دهم که در کتابخانه ات بماند و نوشته ام



● فریدون توللی و غلامعلی رعدی آذرخشی (شیراز - ۱۳۴۸ عکس از ایرج افشار)

پس از مرگ آنها را به تو بدهند.

سبب آنکه عارف آن کتاب را به رعدی داده بود، می‌باید این باشد که رعدی - زمانی که عارف در همدان بود - به او نامه‌ای می‌نویسد. عارف چون رعدی را مستعد و شاعری توانا می‌یابد نامه‌ای مفصل پاسخ می‌دهد، نامه‌ای بسیار خواندنی و مهم. بعدها رعدی آن نامه را داد و در مجله آینده چاپ شد. اگر نخوانده‌اید بخوانید.

می‌ماند نامه‌های رعدی به من. امیدوارم در شماره بعد چاپ بشود.

اورنگ خضرائی

در شماره پیش بخارا که امروز به دستم رسید از درگذشت دوست گرامی اورنگ خضرائی که بارها در آباده با او دیدار داشته‌ام مطلع شدم. دیدم قصیده او را که در اواخر خرداد برایم فرستاده بود و به بخارا تقدیم کرده بودم چاپ شده است. غمین شدم که اورنگ رفته است و غمین‌تر از اینکه اورنگ چاپ شدن آن قصیده را که از آرزوهایش بود ندید و رفت. چون این قصیده را ضمن دو نامه‌ای که درین اواخر به من نوشت خود وصف کرده است، مناسب دیدم نامه‌های او را (که شاید از آخرین نامه‌هایش بوده است) بفرستم و در بخارا چاپ شود و دوستانان شعرش از نکته‌های مندرج در نامه‌ها نکته‌ها برگیرند. آنقدر که یادم است او کوششهایی در راه گردآوری گویش آباده و مخصوصاً موطن اجدادیش «صغاده» (که معرب لفظ چفاد و چکاد فارسی است) انجام داده بود.

بر خاندان گرامی و مخصوصاً فرزند برومندش می‌برازد که اگر در دست است به چاپ برسانید.
نامش و یادش و شعرش گرامی است.

دوست فرهیخته ارجمند جناب آقای ایرج افشار گرامی با سلام و بهترین شادباش‌های
نوروزی البته امروز آدینه بیست و هفتم فروردین ماه ۷۸ است و هنوز شادباش گفتن به حضور
دوستان خوش. همسرم اسفند ماه تذکر داد نامه‌ای برای شما بنویسم و گزارش مهاجرت از آباده
به اصفهان را به شما بدهم تا اگر فرصتی دست دادو از این ولایت دیداری می‌کردید نشانی ما را هم
داشته باشید تا دیداری تازه شود.

از نوشتن همین چند سطر کوتاه هم میسر نشد و ماند و ماند تا به امروز. من بعد از
بازنشستگی از خدمت آموزش و پرورش ترجیح دادم خیمه از آن دیار برکنم و در اصفهان
برافرازم و به قول دکتر دوستخواه اصفهان آشیان شوم. خیلی هم از این بابت خوشحالم. چون
اصفهان را از سی و پنج شش سال پیش همیشه دوست داشته‌ام. شهری است که به من آرام و قرار
می‌دهد. بگذریم. اما از جهات دیگر هم این کوچ برای من ضروری بود. آخر آباده دیگر کسل
کننده شده بود و بیماری قلبی من هم رو به پیشرفت داشت. هر سه دریچه قلب من عیب و علت
دارد و حالا جراحان و پزشکان این شهر (آنهایی که نهایت محبت را به من دارند از جمله دکتر
توسلی پزشک برجسته و شعر دوست و ادب شناس) قول داده‌اند که هر سه دریچه را تعمیر و
ترمیم و در صورت لزوم تعویض کنند. با این حساب احتمالاً چند سالی دیگر می‌شود ماند و
خواند. اگر قلم و کاغذی هم در دسترس بود چیزکهایی نگاشت و بذرهایی کاشت، دیگر حساب
برداشت را البته نباید کرد. حکایت آن مرد را که کوزه‌ای روغن داشت هم البته در نظر دارم. کی
فردا را دیده و چه کسی تضمین کرده که قلب بی‌در و دریچه اصلاً حاضر به ادامه کار مجدد
باشد؟

بخارا را به امانت از دوستان می‌گیرم و می‌خوانم. تازه‌ها و پاره‌های ایرانشناسی شما همچنان
تازه و دل‌انگیز است و عکس‌های انتخابی شما خاطره‌انگیز. امید که بمانید و بپایید و تازه‌ها را به
این دوستداران هدیه کنید. یک قصیده پنجاه بیتی دارم که دوست دارم به دست زمانه سپرده
شود. در این چکامه خطاب به ایران و ایرانی است و چه و چه‌ها (به قول آن عزیزم) دوست
ندارم با ارسال آن برای شما نوعی صداع ایجاد کنم. فقط چند بیت را می‌نویسم. اگر فرصت و
مجال بود و اشتیاقی از سوی، کاملش را می‌فرستم. دوستدار - اورنگ خضراتی

دوست ارجمند فرهیخته گرامی جناب آقای افشار

با سلام و سپاس فراوان، نامه‌تان را خواندم و بسیار خوشحال شدم. من هم باید از این که در نوشتن پاسخ تأخیر داشته‌ام پوزش خواهی می‌کنم. این روزها در تکاپوی فراهم کردن امکانات و مقدمات بستری شدن در بیمارستان مرکز درمانی قلب اصفهان (بیمارستان چمران) هستم. تعویض دریچه‌ها و شاید پیوند رگ و چیزهای دیگر.

تا یادم نرفته بگویم که طرح بالای نامه‌تان بسیار جالب است. امضاء طراح را پیدا نکردم. گل و چکامه سمندر را حضورتان ارسال داشتم هرطور صلاح دانستید عمل کنید. تصمیم برای چاپ آن در هر کجا با شما. (از سمرقند تا بخارا). پاره‌ای ویژگی‌های نو در این شعر هست که آگاهانه بوده و قصد داشته‌ام که چندان به شیوه‌های قصیده‌سرایی کهن نزدیک نباشد. قافیه‌ها، از میان مصدرهایی انتخاب شده که در ادب گذشته، کاربرد داشته‌اند و هیچ‌یک جعلی نیست و من تک‌تک آن‌ها را در آثار بزرگان ادب این مرز و بوم یافته‌ام (از طریق فرهنگ‌های معتبر) و دیگر اینکه من بعد از این چکامه تقریباً هیچ کار تازه‌ای در قالب‌های کلاسیک نکرده‌ام اگرچه پیوسته در کار نوشتن شعر بوده‌ام و اصرارم برای چاپ این چکامه بخاطر این است که سخت دوستش دارم و تا حدی (به گمان خودم) حرف‌های دلم را زده‌ام. تا چه قبول افتد و چه در نظر آید.

بابت اطناب نامه شدیداً طلب بخشش دارم همسر و فرزندم برای شما سلام دارند. پسر بزرگم هفت سالی است که فرانسه است و گاه اسپانیا. زبان درس می‌دهد و ادبیات فرنگی می‌آموزد. با سپاس مجدد، این طرف‌ها تشریف آوردید ما را فراموش نکنید.

دوستدار - اورنگ خضرائی